



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

امامین فضیله صلوات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
وَرَسُولُهُ
أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا كَلِيمُ اللَّهِ
وَأَنَّ عَلِيًّا نَبِيُّ اللَّهِ
وَأَنَّ عَلِيًّا نَسْرُ اللَّهِ
وَأَنَّ عَلِيًّا نَصْرُ اللَّهِ

به قلم استاد محمد علی صادقی
بر من کتبه حضرت امام حسن و امام حسین و امام علی اکبر مدی جده
به نام کبری در نیازی شد به گوشش علی و رضا سر برد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام حسن عليه السلام در مصاف صلح

نویسنده:

محمد علی صاعد اصفهانی

ناشر چاپی:

محمل

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	امام حسن علیه السلام در مصاف صلح
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۶	فهرست مطالب
۲۳	مقدمه
۲۷	پیش گفتار
۲۷	علل صلح امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه
۲۷	اشاره
۲۷	۱. گل واژه ی امام حسن مجتبی علیه السلام
۲۸	۲. واژه ی معاویه
۳۰	۳. واژه ی صلح
۳۰	اشاره
۳۰	صلح یا آتش بس؟
۳۱	مواد این قرارداد
۳۳	دلایل کفر معاویه
۳۴	علل پذیرش قرارداد صلح
۳۵	ناکامی معاویه با پذیرش صلح
۳۸	آخرین گزینه
۴۰	تصدی مسند خلافت برای معاویه چند مشکل داشت:
۵۰	امام حسن علیه السلام در مصاف صلح
۵۰	اشاره
۷۷	جنايات عمال معاویه
۸۳	اشعار مولودیه

۸۳	اشاره
۸۴	مشک و گلاب/یاضی یزدی
۸۶	فصل عیش/صاعد اصفهانی
۸۸	آینه ی حسن/سرور اصفهانی
۹۲	آموزگار صلح/ماهر اصفهانی
۹۴	نور طور/عابد تبریزی
۹۵	میوللی باغ/ولا/علی قائمی زمان آبادی
۹۶	دوبیتی و رباعی
۹۶	احد ده بزرگی
۹۶	موزون اصفهانی
۹۶	جواد هاشمی «تربت»
۹۸	مدایح
۹۸	اشاره
۹۹	وسعت حلم / صاعد اصفهانی
۱۰۲	کعبه ی روحانیان/ شیخ محمد حسین غروی اصفهانی «مفتقر»
۱۰۵	بوی حبیب/ عباس شاه زیدی «خروش»
۱۰۷	قیام تازه غلامرضا سازگار «میثم»
۱۰۹	پند امام مجتبی علیه السلام قاسم رسا
۱۱۰	غایت حسن محمود شاهرخی «جذبه»
۱۱۱	رایت صلح سیدرضا مؤید
۱۱۴	روزگار صلح سیدرضا مؤید
۱۱۵	شمع بزم آفرینش امیر ایزدی
۱۱۷	پناه مستمندان اشتری اصفهانی
۱۱۸	دوبیتی و رباعی سید محمد رستگار
۱۲۰	مراثی
۱۲۰	اشاره

- ۱۲۲ خون دل بند چهارم تا هفتم یک ترکیب بند وصال شیرازی
- ۱۲۴ کوکب تابنده بند دوم و سوم و هفتم یک ترکیب بند شیخ محمد حسین غروی اصفهانی «مفتقر»
- ۱۲۶ شرار سینه ی صبح خواجهی کرمانی
- ۱۲۷ الماس سوده نظیری نیشابوری
- ۱۲۸ رشته های عقیق همای شیرازی
- ۱۲۹ پی تستی زهراعلیها السلام صغیر اصفهانی
- ۱۳۰ گوهر پاک طرب اصفهانی
- ۱۳۱ غریب وطن علی انسانی
- ۱۳۲ در بارش باران بلا فاطمه سالاروند
- ۱۳۳ داغ شگفت محمود سنجری
- ۱۳۴ رباعیات
- ۱۳۴ تیر باران عباس براتی پور
- ۱۳۴ سردار غریب هاشم کرونی
- ۱۳۴ کربلای مدینه هاشم کرونی
- ۱۳۴ کربلای حسن هاشم کرونی
- ۱۳۵ فریاد پنهان مصطفی محدثی خراسانی
- ۱۳۵ هفتاد و دو کربلا مژگان محمدی تل سرخی
- ۱۳۵ اعتبار صبر حیدر منصوری
- ۱۳۶ شیشه ی سنگ شکن علی انسانی
- ۱۳۶ گریه ی تابوت علی انسانی
- ۱۳۶ مصلح عادل عباس خوش عمل
- ۱۳۷ نوحه غلامرضا سازگار «میثم»
- ۱۳۸ درباره مرکز

سرشناسه : صاعد اصفهانی، محمدعلی، 1304 -

عنوان و نام پدیدآور : امام حسن علیه السلام در مصاف صلح [کتاب]: پژوهشی پیرامون صلح ظفر مندانه ی آن حضرت/ به قلم محمدعلی صاعد اصفهانی ؛ با پیش گفتار علی اکبر مهدی پور؛ به انضمام گزیده ای از شیواترین اشعار به کوشش علیرضا مهرپرور.

مشخصات نشر : تهران : انتشارات محمل، 1391.

مشخصات ظاهری : 120ص.؛ 14/5×21 س م.

شابک : 25000ریال:978-600-91737-6-1

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : حسن بن علی (ع)، امام دوم، 3 - 50ق -- صلح با معاویه

موضوع : حسن بن علی (ع)، امام دوم، 3 - 50ق -- سرگذشتنامه

موضوع : حسن بن علی (ع)، امام دوم، 3 - 50ق -- مدایح و مناقب

شناسه افزوده : مهدی پور، علی اکبر، 1324 -، مقدمه نویس

شناسه افزوده : مهرپرور، علیرضا، 1336 -

رده بندی کنگره : DS38/5/ص25الف8 1391

رده بندی دیویی : 909/09767

شماره کتابشناسی ملی : 2821547

خیراندیش دیجیتال : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص: 1

اشاره

امام حسن علیه السلام در مصافح صلح

پژوهشی پیرامون صلح ظفر مندانه آن حضرت به قلم استاد محمد علی صاعد اصفهانی

با پیش گفتار

حجت الاسلام والمسلمین است علی اکبر مهدی پور

به انضمام گزیده ای از شیواترین اشعار

کوشش علیرضا مهرپور

ص: 3

شماره کتابشناسی ملی : 2821547

متن کامل این کتاب در سایت زیر قابل مشاهده و استفاده می باشد.

www.ahlolbait.ir

امام حسن علیه السلام در مصاف صلح (پژوهشی گویا و رسا پیرامون صلح ظفر مندانه ی آن حضرت)

به قلم استاد محمدعلی صاعد اصفهانی

با پیش گفتار حجت الاسلام والمسلمین استاد علی اکبر مهدی پور

به کوشش علیرضا مهرپرور

ناشر: محمل

نوبت چاپ: اول، 1391

شمارگان: 5000 نسخه

شابك: 1-6-91737-600-978

طراحی متن و صفحه آرایی: آتلیه امینان

طراح جلد: علی مینایی فرد

لیتوگرافی، چاپخانه و صحافی: سحر، شاهین، خیام

قیمت: 2500 تومان

مرکز پخش: نشانی ناشر: میدان شهدا. خیابان مجاهدین اسلام، خیابان عظیم زادگان، بن بست اول، شماره 1، طبقه 2.

دفتر: 33132475 - جواد هاشمی: 09354247172 - میثم کریمی: 09123866584

ص: 5

وظیفه مندم که از استاد محمدعلی صاعد به خاطر این که اجازه دادند تا موضوع صلح امام حسن علیه السلام را از کتاب شریف «امام علی علیه السلام و شیعه» یا «شیعه از بعثت تا میدان امام علی علیه السلام اصفهان» اخذ و به چاپ برسانم و هم چنین از حضرت حجت الاسلام و المسلمین استاد علی اکبر مهدی پور به جهت پیش گفتار شیوایی که بر این مجموعه مرقوم داشتند و نیز از جناب آقای علی بهشتی که تقبل هزینه و سایر مقدمات چاپ این کتاب را فراهم نموده اند، صمیمانه سپاس گذاری و برای همه از خداوند منان توفیق و سلامت و طول عمر مسألت نمایم.

علیرضا مهر پرور

ص: 7

تقديم

به پیشگاه پیروز مصاف صلح شکوهمند اسلام و تاریخ کریم اهل بیت

السید الزکی التقی المجتبی

الحسن بن علی المرتضی وصی المصطفی

صلوات الله عليهم

یادبود بیستمین سالگرد ارتحال پدر بزرگم خادم الحسین علیه السلام

مرحوم حاج آقا محمدخان اسدی

به امید بهره مندی محبان اهل بیت علیهم السلام، دانشوران و مداحان

هیات علوی اصفهان

علی بهشتی

ص: 8

مقدمه...13

پیش گفتار...17

علل صلح امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه...17

1. گل واژه‌ی امام حسن مجتبی علیه السلام...17

2. واژه‌ی معاویه...18

واژه‌ی صلح...20

صلح یا آتش بس؟...20

مواد این قرارداد...21

دلایل کفر معاویه...22

علل پذیرش قرارداد صلح...23

ناکامی معاویه با پذیرش صلح...24

آخرین گزینه...27

تصدی مسند خلافت برای معاویه چند مشکل داشت:...29

امام حسن علیه السلام در مصاف صلح...37

جنایات عمال معاویه...64

اشعار مولودیه...69

مشک و گلاب / ریاضی یزدی...71

فصل عیش / صاعد اصفهانی...73

آینه‌ی حسن / سرور اصفهانی...75

ارمغان انجمن / قیصر اصفهانی...76

- آموزگار صلح / ماهر اصفهانی...78
- نور طور / عابد تبریزی...80
- میوه باغ ولا / علی قائمی زمان آبادی...81
- دویتی و رباعی...82
- احد ده بزرگی...82
- موزون اصفهانی...82
- جواد هاشمی «تربت»...82
- مدائح...83
- وسعت حلم / صاعد اصفهانی...85
- کعبه ی روحانیان / شیخ محمد حسین غروی اصفهانی «مفتقر»...87
- بوی حبیب / عباس شاه زیدی «خروش»...89
- قیام تازه / غلامرضا سازگار «میثم»...91
- پند امام مجتبی علیه السلام قاسم رسا...93
- غایت محسن / محمود شاهرخی «جذبه»...94
- رایت صلح / سیدرضا مؤید...95
- روزگار صلح / سیدرضا مؤید...97
- شمع بزم آفرینش / امیر ایزدی...98
- پناه مستمندان / اشتری اصفهانی...100
- دویتی و رباعی...101
- سید محمد رستگار...101
- مراثی...103

کوکب تابنده / شیخ محمد حسین غروی اصفهانی «مفتقر»...107

شرار سینه ی صبح / خواجهی کرمانی...109

الماس سوده / نظیری نیشابوری...110

رشته های عقیق / همای شیرازی...111

پی تسلی زهرا علیهاالسلام صغیر اصفهانی...112

گوهر پاک / طرب اصفهانی...113

غریب وطن / علی انسانی...114

در بارش باران بلا / فاطمه سالاروند...115

داغ شگفت / محمود سنجری...116

رباعیات...117

تیر باران / عباس براتی پور...117

سردار غریب / هاشم کرونلی...117

کربلای مدینه / هاشم کرونلی...117

کربلای حسن / هاشم کرونلی...117

فریاد پنهان / مصطفی محدثی خراسانی...118

هفتاد و دو کربلا / مرگان محمدی تل سرخی...118

اعتبار صبر / حیدر منصوری...118

شیشه ی سنگ شکن / علی انسانی...119

گریه ی تابوت / علی انسانی...119

مصلح عادل / عباس خوش عمل...119

نوحه / غلامرضا سازگار «میثم»...120

نحمدك اللهم ونصلى على رسول الله و اله المعصومين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

خدای را شاکرم که این توفیق را به این عتبه بوس درگاه ائمه ی معصومین علیهم السلام و ذاکر خدمت گزار مجالس سوگواری و اعیاد اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام عطا فرموده است که به اندازه ی توان در هر فرصت کتاب یا جزوه ای در مناقب و مصائب اهل بیت از یک شاعر یا شاعرانی چند، به حلیه ی طبع، آراسته و در دسترس اهل ذوق و ادب و مداحان و ذاکران اهل بیت علیهم السلام قرار دهم.

این مجموعه ها به ترتیب، پیمانه ای از غدیر (شیواترین غدیریه ها از شعرای مختلف در یک مجلد 360 صفحه به قطع وزیری)، نوای بهشت (درباره ی عتبات عالیات عراق و سوریه 288 صفحه به قطع رقعی)، خزان در بهاران (تقارن نوروز با محرم 160 صفحه به قطع رقعی)، شمع محفل طه (مناقب و مصائب حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت ابوطالب علیه السلام 183 صفحه به قطع رقعی)

و جزوه های سوگنامه ی فاطمیه، عدل ناب را کشتند، غروب ماه حجاز و «قبر بطوس» و دیوان مدائح و مراثی، سرود و نوحه، اثر استاد محمدعلی صاعد اصفهانی (352 صفحه به قطع وزیری) و سوگواره ی غربت بقیع (هشتاد و هشتمین سالگرد تخریب حرم مطهر بقیع) بوده است.

در این آثار، جای یک مجموعه منحصر و مربوط به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام خالی بود. مهم ترین تأخیر در این قسمت، اهمیت آن از لحاظ کار و تصمیم حضرت امام حسن علیه السلام در صلح با معاویه بود؛ چون اغلب شعرای ارجمند در اشعار زیبا و دلنواز و در عین حال جان گداز، اشاره به صلح حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه دارند ولی مجمل، که گاه مورد سؤال واقع می شود که چرا حضرت امام حسن علیه السلام با این که لشکری نسبتاً معتنا به نسبت به حضرت برادر بزرگوارشان امام حسین علیه السلام داشتند، اما تن به صلح دادند؟ چرا؟

من بارها به این سؤال، همان جواب عمومی را که از خطبا و وعاظ شنیده شده است که امام در آن موقعیت چنان صلاح دانستند و هر تصمیم و کاری که امام می کند، بنا بر مصلحت و موافق امر الهی است و ما تابع و پیرو و تسلیم تصمیمات و اوامر ائمه بوده و هستیم و گاه با مقداری توضیحات دیگر که از اینجا و آنجا شنیده و خوانده بودم، مطلب را کوتاه می کردم؛ تا این که اخیراً تصمیم گرفتم به منابع دست اول و مطمئن رجوع کنم تا به جوابی قاطع و قانع کننده دست پیدا کنم.

حاصل کار، دل نوشته ای است از استاد محمدعلی صاعد اصفهانی راجع به صلح حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه و تحلیل جالبی که از مواد صلح نامه شده، نتیجه ی روشن و واضح و مختصر و به تقریب موافق با همه ی

اذهان و هر طرز تفکر را به دست می دهد و مرا حداقل از نظر منطقی با تمام وجود قانع نموده است و خوشحالم که آن را از نظر شما خواننده ی گرامی، ذیل عنوان «امام حسن علیه السلام در مصاف صلح» می گذرانم؛ امید آن که با حوصله و دقت خواننده شود و به مستندات (زیرنویس صفحات) توجه گردد؛ در مواد صلح نامه غور و به نتیجه ی مباحث، دقت مبذول گردد که به نظر می رسد دیگر در ذهن هر خواننده ی هوشمندی، هیچ ابهامی باقی نخواهد ماند و متوجه خواهد شد که حضرت امام حسن علیه السلام فقط جنگ را واگذار کرده است؛ نه این که با معاویه بیعت کند و کار خلافت و امامت را به او واگذارد؛ اما یزید از امام حسین علیه السلام بیعت می خواست؛ با این که معاویه به او سفارش کرده بود که از حسین، بیعت مخواه و او را واگذار.

اشعاری هم که ضمیمه است با دقت و مراجعه به دهها اثر در کتابهای مختلف از مجموعه ها یا دواوین شعرای معظم انتخاب گردیده است که به گمان حقیر از بهترین ها می باشد.

شعبان 1433 قمری

تابستان 1391 شمسی

اصفهان - علیرضا مهرپرور

ص: 15

اشاره

واژگان:

1. امام حسن مجتبی علیه السلام

2. معاویه بن ابی سفیان

3. صلح یا آتش بس

1. گل واژه ی امام حسن مجتبی علیه السلام

نخستین ثمره طیبه ی شجره ی مبارکه ای که پیوند آن در آسمان، توسط خداوند منان انجام پذیرفت و در شب نیمه ی ماه مبارک رمضان سال سوم هجری، جهان با نور جمالش منور گردید(1) و به فرمان حق تعالی «حسن» نامیده شد و پیش از او هرگز احدی به این نام نامیده نشده بود(2) امام حسن مجتبی علیه السلام بود.

پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و سلم در گوش راستش، اذان و در گوش چپش، اقامه گفت

ص: 17

1- شیخ مفید، الارشاد، ج 2، ص 5.

2- ابن اثیر، اسدالغابه، ج 2، ص 9 و 19.

و بدین سان در این جهان، نخستین صدایی که گوش او را نوازش داد، آوای توحید بود. (1)

او شبیه ترین انسان ها به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود (2) از این رهگذر، جد بزرگوارش فرمود: أَشَدَّ بَهْتِ خَلْقِي وَ خُلُقِي؛ تو شبیه من هستی در خلقت و سیرت. (3)

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرمود: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ؛ هر کس بخواهد به سرور جوانان بهشتی بنگرد، به حسن بن علی نگاه کند. (4) آنگاه دستهای مبارکش را به سوی آسمان برافراشت و عرضه داشت: اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأُحِبُّهُ، وَ أَحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ؛ خدایا! من او را دوست میدارم، تو نیز او را دوست بدار و هر کس او را دوست بدارد، او را نیز دوست بدار. (5)

2. واژه ی معاویه

نخستین ثمره ی «شجره ی ملعونه» که خداوند منان در سوره اسراء به عنوان «شجره ملعونه» از آن یاد کرده (6) معاویه بن ابی سفیان است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در عالم رؤیا مشاهده فرمود که بنی امیه بر فراز منبر آن حضرت قرار گرفته اند و بسیار اندوهناک شد. (7)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مَنبَرِي فَأَقْتُلُوهُ؛ چون معاویه را بر فراز منبر من دیدید، او را بکشید. (8)

در حدیث دیگری از او به عنوان: «فرعون امت» یاد کرد. (9)

به فرمان معاویه به مدت 60 سال در 60000 مسجد، مولای متقیان را سب کردند، در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود: مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي؛ هر کس علی را سب کند مرا سب کرده است. (10)

ص: 18

1- ترمذی، سنن، ج 1، ص 286.

2- ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج 14، ص 14-23.

3- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 201 (چاپ دیگر: ج 2، ص 30).

4- ابن عساکر، همان، ص 44.

5- همان، ص 30.

6- سوره ی اسراء، آیه 60

7- ثعلبی، الکشف و البیان، ج 6، ص 111.

8- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 176.

9- احمد حنبل، المسند، ج 6، ص 323.

10- طبری، کامل بهایی، ج 2، ص 214.

در جنگ صفین عمار یاسر به دست لشکر معاویه شهید شد، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود:

وَيَحِ عَمَّارٌ، تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ، يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَيَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ؛ بیچاره عمار! که او را گروهی تجاوزگر می کشند. عمار آنها را به سوی بهشت فرا می خواند ولی آنها او را به سوی دوزخ میخوانند. (1)

ابن عبدالبر گفته: به طور متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: تَقْتُلُ عَمَّارَ الْفِئَةِ الْبَاغِيَّةُ؛ عمار را گروه تجاوزگر می کشند. سپس گفته: و این از صحیح ترین روایات است. (2)

ابن تیمیه گوید: این حدیث دلیل صحت امامت علی علیه السلام است، زیرا کسی که به سوی او دعوت کند، به سوی بهشت فرا می خواند و کسانی که با او می جنگیدند، به سوی جهنم فرا می خواندند. (3)

معاویه نخستین خلیفه ای است که علنی شراب می خورد. (4)

معاویه اول کسی است که جمع بین الاختین کرد و به جواز آن فتوا داد. (5)

در سال 284 ق معتضد عباسی بخشنامه ای تدوین کرد که در نماز جمعه برای مردم قرائت شود. در این بخشنامه دلایل کفر معاویه بیان شده و در پایان آن آمده است: و العنوا من لعنه الله و رسوله؛ هان! ای مردم! کسی را که خدا و پیامبر خدا لعن کرده، شما نیز او را لعن کنید. (6)

همه ی مورخان، از جمله طبری متن کامل این بخش نامه را در تاریخ خود آورده اند. (7)

این بود اشاره ای کوتاه به کارنامه ی سیاه معاویه بن ابی سفیان.

ص: 19

1- بخاری، صحیح بخاری، ج 1، ص 122.

2- ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج 3، ص 231.

3- ابن تیمیه، الفتاوی، ج 4، ص 437.

4- طبرانی، الأوائل، ص 187.

5- ابن حجر، فتح الباری، ج 6، ص 57.

6- طبری، تاریخ طبری، ج 8، ص 637.

7- همان، ص 629-638 20

- گل واژه‌ی صلح در لغت به معنای سازش، آشتی و توافق است و در قرآن نیز به همان معنی آمده است. (1)
- از تعریف صلح در کتب فقهی نیز معلوم می‌شود که مفهوم صلح از همان توافق، تسالم و سازش مایه می‌گیرد. (2)
- در حقوق پاره‌ای از کشورها نیز عقد صلح تنها به منظور رفع ترافع و پایان بخشیدن به دعوا به کار می‌رود. (3)

صلح یا آتش بس؟

وجود مقدس امام مجتبی علیه السلام به هنگام امضای قرارداد آتش بس می‌فرماید:

إِنِّي أَعْتَرِلُ هَذَا الْأَمْرَ وَأُخْلِيهِ لَكَ وَإِنْ كَانَ تَخْلِيَتِي إِيَّاهُ شَرًّا لَكَ فِي مَعَادِكَ؛ من از این امر کنار می‌روم و آن را برای تو وا می‌گذارم، اگر چه این کار برای معاد تو شر می‌باشد. (4)

در این فراز دو نکته‌ی بسیار جالب به کار رفته:

1. اعتزال.

2. تخلیه.

امامت عهد الهی بر عهده‌ی امام حسن مجتبی علیه السلام بود، او هرگز نمی‌توانست آن را به دیگری واگذار کند، از این رهگذر، تعبیر «تخلیه» به کار می‌برد، یعنی من کنار می‌روم و میدان را برای تو خالی می‌گذارم، اگر چه این کار آخرت تو را بر باد می‌دهد.

شیخ صدوق بسیار تأکید دارد بر این که هرگز بیعتی در کار نبود، بلکه

ص: 20

1- سوره نساء، آیه 35 و 128؛ سوره حجرات، آیه 10.

2- عاملی، مفتاح الکرامه، ج 5، ص 454.

3- حقوق فرانسه، ماده 2044.

4- شیخ صدوق، علل الشرایع، ج 1، ص 221.

نوعی قرارداد بود که از آن ترک دعوی و آتش بس تعبیر می شود. (1)

پس اگر در این کتاب و یا هر کتاب دیگر از این قرارداد، «صلح» تعبیر می شود، نوعی مسامحه در گفتار است.

مواد این قرارداد

معاویه برگ سفید امضایی به محضر مقدس امام حسن مجتبی علیه السلام فرستاد که هر چه می خواهید در این ورقه بنویسید و امضا کنید که برای من قبول است. (2)

امام حسن مجتبی علیه السلام مواد زیر را در آن نوشت:

1. معاویه باید به کتاب خدا و سنت پیامبر عمل کند. (3)
2. بعد از معاویه خلافت به امام حسن اختصاص دارد. (4)
3. معاویه باید از سب مولای متقیان جلوگیری کند. (5)
4. موجودی بیت المال کوفه - که 5 میلیون درهم می باشد - به امام حسن تسلیم شود. (6)
5. معاویه باید هر سال دو میلیون درهم به امام حسین تقدیم کند. (7)
6. هرگز نباید احدی از اهل عراق مورد تعرض قرار بگیرد. (8)
7. معاویه حق ندارد خود را «امیر المؤمنین» بخواند. (9)
8. معاویه حق ندارد، شهود را به حضور بپذیرد. (10)
9. معاویه حق قضاوت در بین مترافعین ندارد. (11)
10. معاویه باید دو میلیون درهم - از خراج دار اُبَجرَد - در میان فرزندان شهدای جمل تقسیم کند. (12)

اگر به این مواد مندرج در قرارداد، معاویه عمل می کرد، دنیا بهشت

ص: 21

1- همان، ج 1، ص 211 - 221.

2- طبری، تاریخ طبری، ج 4، ص 407.

3- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 8

4- ابن حجر، الاصابه، ج 2، ص 12.

- 5- ابن جوزى، تذكرة الخواص، ج 2، ص 22.
- 6- طبرى، تاريخ طبرى، ج 6، ص 2.
- 7- ابن قتبيہ، الأخبار الطوال، ص 218
- 8- ابن عساكر، تاريخ دمشق، ج 14، ص 91.
- 9- قرشى، موسوعة سيرة أهل البيت، ج 11، ص 232.
- 10- شيخ صدوق، علل الشرايع، ج 1، ص 212.
- 11- همان.
- 12- همان.

می شد، جز این که معاویه پیش از آن که مرکب امضایش خشک شود، به منبر رفت و گفت: شَرَطْتُ لِلْحَسَنِ شُرُوطًا وَكُلَّهَا تَحْتَ قَدَمِي؛

برای امام حسن شروطی را امضا کردم که همه ی آنها زیر پای من است. (1)

معاویه با این تعبیر شفاف خود، اعلام کرد که او هرگز در زمره ی اهل ایمان نبود، زیرا قرآن کریم خطاب به مؤمنان می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ؛ هان! ای کسانی که ایمان آورده اید به قراردادهای خود عمل کنید. (2)

دلایل کفر معاویه

برای کفر معاویه، دلایل روشن و شفاف وجود دارد که به برخی از آنها اشاره میکنیم:

1. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **إِنَّ مُعَاوِيَةَ يَمُوتُ عَلَى غَيْرِ سُنَّتِي**؛ معاویه بر غیر سنت من از دنیا می رود. (3)

2. مولای متقیان در این رابطه فرمود: **لَا يَمُوتُ ابْنُ هِذْبٍ حَتَّى يُعَلَّقَ الصَّلِيبَ فِي عُنُقِهِ**؛ پسر هند از دنیا نمی رود جز این که صلیب به گردنش بیاویزد. (4)

این خبر غیبی امیر مؤمنان علیه السلام به حقیقت پیوست و معاویه در آخرین لحظات عمر خود به پیشنهاد طیب نصرانی صلیب به گردن انداخت. (5)

1. امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ صفین در حق معاویه و اصحابش فرمود: **مَا أُقِرُّ لِمُعَاوِيَةَ وَلَا لِأَصْحَابِهِ أَنَّهُمْ مُؤْمِنُونَ وَلَا مُسْلِمُونَ**؛ من در مورد معاویه و یارانش نه به ایمان و نه به اسلام آنها اعتراف نمیکنم. (6)

ص: 22

1- مقدسی، البدء و التاريخ، ج 5، ص 237

2- سوره ی مائده، آیه 1.

3- نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص 247.

4- سیدهاشم بحرانی، مدینه المعاجز، ج 2، ص 184.

5- قاضی نعمان، شرح الأخبار، ج 2، ص 153.

6- نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص 509

2. همین تعبیر از امام حسن مجتبی علیه السلام نیز روایت شده است. (1)

3. روزی معاویه به امام حسین علیه السلام عرضه داشت: ما در صفین شیعیان شما را کفن کردیم. امام حسین علیه السلام در پاسخ فرمود: اگر ما شیعیان شما را می کشتیم، آنها را کفن نمی کردیم. (2)

اگر بخواهیم همه ی دلایل کفر معاویه را بشماریم، مطلب به درازا می کشد، به همین چند نمونه بسنده می کنیم.

امام مجتبی علیه السلام در مقام بیان علت مصالحه ی خود با معاویه می فرماید: علت مصالحه ی من با معاویه همان علت مصالحه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با بنی ضمیره، بنی اشجع و اهل مکه به هنگام بازگشت از حدیبیه می باشد. سپس می فرماید: **أُولَئِكَ كَفَّارٌ بِالْتَّنْزِيلِ وَمَعَاوِيَةُ وَأَصْحَابُهُ كُفَّارٌ بِالتَّوِيلِ**؛ آنها به نص صریح قرآن کافر بودند، ولی معاویه و اصحابش به تأویل قرآن کافر می باشند. (3)

علل پذیرش قرارداد صلح

مؤلف محترم در این کتاب به بررسی علل پذیرش قرارداد صلح یا آتش بس پرداخته، ما آنها را تکرار نمی کنیم و به برخی دیگر از علل آن می پردازیم:

1. امام حسن مجتبی علیه السلام در این رابطه می فرماید:

أَجَلٌ خَشِيْتُ أَنْ يَخْشِيَ رَثْمَانُونَ الْفَأْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَخْشَبُ أَوْدَاجَهُمْ دَمًا، كُلُّ يَسْتَعْدِي اللَّهَ فِيمَ أُرِيقَ دَمُهُ؛ آری؛ من ترسیدم که در روز رستاخیز هشتاد هزار نفر از قبرهای خود بیرون بیایند، در حالی که از رگهای آنها خون فواره می زند، همه ی آنها از خداوند می طلبند که حق آنها را بگیرد که در چه راهی خون آنها ریخته شده است. (4)

ص: 23

1- راوندی، الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 574.

2- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 219.

3- شیخ صدوق، علل الشرایع، ج 1، ص 211.

4- ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج 8، ص 42.

یعنی امام مجتبیٰ علیه السلام با علم امامت می دانست که اگر صلح را نپذیرد، هشتاد هزار نفر کشته می شود، پس از آن ناگزیر به پذیرش صلح می شود، آن گاه این کشته ها در روز قیامت به خدا عرض می کنند که خدایا! داد ما را از حسن بن علی بگیر، او اگر می خواست صلح کند، چرا از اول صلح را نپذیرفت؟

2. و در حدیث دیگری فرمود:

لَوْلَا مَا آتَيْتُ لَمَا تَرَكْتُ مِنْ شَيْءٍ يَعْتَبَنَا عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ إِلَّا قُتِلَ؛ اگر نبود آن چه من انجام دادم، یک نفر از شیعیان ما در روی زمین باقی نمی ماند جز این که کشته می شد. (1)

3. امام باقر علیه السلام نیز در همین رابطه فرمود:

لَوْلَا مَا صَنَعَ لَكَ أَنْ أَمْرٌ عَظِيمٌ؛ اگر نبود آن چه امام حسن علیه السلام انجام داد، فاجعه ی بزرگی اتفاق می افتاد. (2)

ناکامی معاویه با پذیرش صلح

معاویه هرگز نمی خواست که قرارداد صلح رخ دهد، او دو هدف مهم را دنبال می کرد که هر کدام اتفاق می افتاد، برای او «إحدى الحسنین» بود:

1. شهادت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام به دست کسان خود.

2. دستگیری امام مجتبیٰ علیه السلام و تسلیم شدنش به عنوان اسیر جنگی به معاویه.

مهم ترین آرزوی معاویه این بود که امام حسن علیه السلام به دست عوامل نفوذی معاویه در سپاه امام مجتبیٰ علیه السلام به شهادت برسد. از این رهگذر به سرکرده های سپاه چون: عمرو بن حرث، اشعث بن قیس و شیبث بن ربیع نامه نوشته بود که اگر امام حسن را به قتل برسانی 200000 درهم به تو

ص: 24

1- شیخ صدوق، همان.

2- همان

می دهم، فرماندهی یکی از لشکرهای شام را به تو می سپارم و یکی از دخترانم را به ازدواج تو در می آورم.

امام مجتبی علیه السلام از این مکاتبات مطلع بود و لذا زیر جامه هایش زره می پوشید. یکی از سپاهیان در حال نماز به آن حضرت تیری پرتاب کرد، به جهت داشتن زره تیر به آن حضرت اصابت نکرد. (1)

هدف اصلی معاویه از شهادت امام مجتبی علیه السلام به دست یکی از سپاهیان این بود که به نام خون خواهی امام مجتبی علیه السلام قیام کند و همه ی شیعیان را از دم شمشیر بگذرانند، چنان که به نام خون خواهی عثمان قیام کرد، جنگ صفین را به وجود آورد و موجب کشته شدن ده ها هزار نفر از طرفین شد.

با توجه به این که مردم از شیوه ی حکومتی عثمان ناراضی بودند، از همه اقطار و اکناف جمع شدند و او را به قتل رسانیدند و امیر مؤمنان ماعلیه السلام نه تنها به کار آنها رضایت نداد، بلکه در حد امکان در صدد دفاع نیز برآمد، ولی معاویه با حيله و تزویر عثمان را مظلوم قلمداد کرد و به خونخواهی او برخاست و مردم را بر علیه مولای متقیان بسیج نمود.

ولی اگر به نام خونخواهی امام مجتبی علیه السلام قیام می کرد، پشتیبانی همگان را به دست می آورد و لشکری جرار به راه می انداخت و همه ی شیعیان را به قتل می رسانید و لذا امام مجتبی علیه السلام می فرمود:

لَوْلَا مَا آتَيْتُ لَمَا تُرِكَ مِنْ شِيعَتِنَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ إِلَّا قُتِلَ؛ اگر من این کار - صلح - را انجام نمی دادم، یک نفر از شیعیان ما در روی زمین نمی ماند، جز این که کشته می شد. (2)

بر این اساس امام مجتبی علیه السلام با پذیرش قرارداد آتش بس، معاویه را ناکام گذاشت و خون شیعیان را حفظ کرد. اگر این فاجعه اتفاق می افتاد؛ دیگر

ص: 25

1- شیخ صدوق، علل الشرایع، ج 1، ص 221.

2- همان، ص 211.

عاشورایی در کار نبود، تا گروهی فداکار بر محور وجود مقدس سالار شهیدان گرد آیند و حماسه‌ی عاشورا را بیافرینند و درخت اسلام را آبیاری کنند و آن را از خطر خشکیدن و نابود شدن نجات دهند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حق امام حسین علیه السلام فرمود:

حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ؛ حسین از من است و من از حسینم⁽¹⁾

فراز اول حدیث روشن است - زیرا امام حسین علیه السلام فرزند پیامبر و پاره‌ی تن آن حضرت است، ولی فراز دوم نیاز به توضیح دارد: این که پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «من از حسینم» یعنی فرزندم حسین، رمز بقای آیین من است، اگر نهضت کربلا نبود، از اسلام و پیامبر اسلام، نام و نشانی نمی ماند.

جالب توجه و شایان دقت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عین همین تعبیر را در حق امام حسن مجتبی علیه السلام نیز فرموده است: هَذَا مِنِّي وَ اَنَا مِنْهُ؛ او از من است و من از اویم.⁽²⁾

این جا نیز فراز اول روشن است، چون امام مجتبی علیه السلام فرزند پیامبر و پاره تن آن حضرت است. اما فراز دوم احتیاج به توضیح دارد، این که فرمود: «من از او می باشم» یعنی اگر صلح امام حسن علیه السلام نبود، از اسلام و پیامبر اسلام نام و نشانی در تاریخ نمی ماند.

معاویه معتقد بود که از هر راهی که بتواند باید نام مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را از صفحات تاریخ پاک کند و لذا به مغیره بن شعبه گفت: لَا وَ اَللَّهِ اِلَّا دَفْنًا دَفْنًا؛ نه، به خدا قسم! هیچ راهی جز دفن نام پیامبر وجود ندارد.⁽³⁾

ابوسفیان با شعله ور کردن جنگ بدر، احد و احزاب نتوانست چراغ پر فروغ اسلام را خاموش کند، پسرش معاویه نیز با جنگ طولانی صفین نتوانست وجود مقدس امیر مؤمنان علیه السلام را که نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، از صفحه‌ی

ص: 26

1- شیخ مفید، الارشاد، ج 2، ص 127.

2- ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج 14، ص 53.

3- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 130.

تاریخ بردارد. تنها گزینه ای که برای او مانده بود، این بود که امام مجتبی علیه السلام به دست یکی از لشکریانش کشته شود، تا معاویه به نام خون خواهی امام مجتبی علیه السلام همه ی شیعیان را از بسیط زمین بردارد و بدین سان نام مقدس اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از صفحه ی تاریخ زدوده شود که با پذیرش قرارداد صلح از این هدف شوم خود نومید گشت.

آخرین گزینه

معاویه و پدرش ابوسفیان تا فتح مکه، اسلام را نپذیرفتند، ابوسفیان در فتح مکه به صورت ظاهر، تظاهر به اسلام کرد، معاویه پدرش را هجو کرد و برای پذیرش ظاهری اسلام نکوهش کرد.

بعدها او نیز ناگزیر شد که برای اجرای مقاصد شوم خود تظاهر به اسلام کند، ولی یک مانع بزرگ در برابر او بود و آن عنوان: «طلیق» بودن بود.

براساس قوانین جنگی آن زمان، فاتح یک کشور می توانست اسیران جنگی را بکشد یا به عنوان برده بفروشد و یا فدیة بگیرد و در مقابل فدیة آزاد کند.

هنگامی که پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و سلم با ده هزار سپاه تا به دندان مسلح وارد مکه معظمه شد و بدون این که از دماغ کسی قطره خونی بر زمین بریزد، شهر مکه را فتح نمود و مناطقی را به عنوان بست معرفی کرد، اهالی مکه در مسجد الحرام جمع شدند و در برابر آن حضرت خاضعانه صف کشیدند و منتظر تصمیم آن حضرت بودند.

آنها که هر چه در توان داشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آزرده بودند، پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خانه و کاشانه ی خود را ترک کرده به یثرب هجرت نموده بود، به

مدینه منوره هجوم برده، جنگ بدر، احد و احزاب را به وجود آورده بودند، با نگاهی شرمسار به جمال باهر النور آن حضرت می نگریستند و با زبان بی زبانی می گفتند: سرور! آن چه می خواهی در حق ما فرمان صادر کن و ما را از سر در گمی نجات بده.

پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و سلم سکوت را شکست و فرمود: هان! ای مردم مکه! چه می اندیشید و چه انتظار دارید؟

همگی فریاد بر آوردند: اُخ کریم و ابن اُخ کریم وقد قدرت؛ تو بزرگواری و بزرگواری زاده ای و امروز قدرت در دست پر توان شماس. مَا نَطْنُ إِلَّا خَيْرًا؛ جز نیکی انتظاری نداریم.

فرمود: اِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطَّلَاقُ؛ بروید که همه ی شما یله و رها هستید. (1)

از آن لحظه عنوان «طریق» بر پیشانی اهل مکه، از جمله خاندان ابوسفیان ثبت شد.

واژه ی «طریق» اگر چه معنای آزاد شده می باشد، ولی بار منفی دارد، زیرا طریق به کسانی گفته می شود که تا فتح مکه مسلمان نشده، اظهار اسلام نکرده و اقدام به هجرت نکرده اند.

یکی از علل مهمی که داشتن این واژه بر معاویه رنج آور بود این بود که شخص طریق هرگز حق خلافت ندارد.

خلیفه ی دوم به هنگام انتخاب شورای شش نفره، در مورد افرادی که شایسته ی خلافت هستند، گفت :

این امر اختصاص به اهل بدر دارد، تا یک نفر از آنها باقی باشد. سپس در اهل احد است، تا یک نفر از آنها باقی باشد و در پایان گفت: وَ لَيْسَ فِيهَا لَطِيقٌ وَلَا لَوْلِدٌ طَلِيقٌ وَلَا لِمُسْلِمٍ الْفَتْحِ شَيْءٌ؛

ص: 28

1- ابن هشام، السیره النبویه، ج 5، ص 74.

هرگز برای طلقا و فرزندان طلقا و مسلمان شده های روز فتح مکه، نصیبی نیست. (1)

از نظر امامیه خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده تن می باشند که به صراحت و با نام صریح از سوی خداوند تعیین شده و توسط رسول گرامی اسلام اعلام شده اند، ولی از دیدگاه پیروان مکتب خلافت، خلیفه باید از قریش باشد، طلیق و طلیق زاده نباشد.

تصدی مسند خلافت برای معاویه چند مشکل داشت:

اولا: از قریش نبود، زیرا معاویه از تبار امیه بود و امیه رومی بود، عبد شمس او را آزاد کرد، سپس به فرزندی برداشت. (2)

ثانیا: پدرش معلوم نیست، زیرا چهار نفر در مورد ایشان دعوی داشتند:

1. مسافر بن ابی عمرو

2. عمارة بن ولید

3. صباح حبشی

4. ابوسفیان

که به دلایل فنی او را به ابوسفیان نسبت دادند. (3)

ثالثا: از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، امیر مؤمنان، امام حسن مجتبی و حضرت سیدالشهدا را علیهم السلام نقل کردیم که به کفر او شهادت دادند.

رابعا: او طلیق و طلیق زاده بود و به نص سخن خلیفه طلیق و طلیق زاده حق خلافت ندارند.

از این رهگذر او تلاش می کرد که این مارک طلیق بودن را از پیشانی اش پاک کند و لذا به سرکرده های لشکر امام مجتبی علیه السلام نامه می نوشت و از آنها

ص: 29

1- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 3، ص 342.

2- طبری، کامل بهایی، ج 1، ص 269.

3- زمخشری، ربیع الأبرار، ص 752.

می خواست امام مجتبی علیه السلام را دستگیر کرده، کتف بسته به معاویه تحویل دهند.

هدف اصلی معاویه از این گزینه این بود که امام مجتبی علیه السلام به عنوان اسیر جنگی در اختیار او قرار بگیرد، او نیز در حضور همگان بگوید: ایها الناس شاهد باشید که من امام مجتبی را آزاد کردم!!

امام مجتبی علیه السلام در یکی از خطبه های خود به این هدف شوم معاویه اشاره کرده می فرماید:

وَاللّٰهُ لَوْ قَاتَلَتْ مُعَاوِيَةَ لَأَخَذُوا بِعُنُقِي حَتَّى يَدْفَعُونِي إِلَيْهِ سَلْمًا .

وَاللّٰهُ لَنْ أَسَالِمَهُ وَآنَا عَزِيزٌ ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَقْتُلَنِي وَأَنَا أَسِيرٌ ، أَوْ يُمَنِّ عَلَى فَيَكُونُ سَيِّئُهُ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ آخِرَ الدَّهْرِ وَالمُعَاوِيَةَ لَا يَزَالُ يُمَنُّ بِهَا وَ عَقِبُهُ عَلَى الْحَيِّ مَنًّا وَ الْمَيِّتِ ؛

به خدا سوگند! اگر من با معاویه مقاتله می کردم، مرا کتف بسته دستگیر می کردند و در برابر پول هایی که گرفته اند، به عنوان معامله سلم به او تحویل می دادند.

به خدا سوگند! اگر من در حالی که عزیز و سرفرازم با او مصالحه کنم، بهتر از آن است که به صورت اسیر جنگی کشته شوم، یا بر من منت گذاشته مرا آزاد نماید.

اگر چنین اتفاقی رخ دهد تا پایان جهان، ننگ و عارش بر پیشانی بنی هاشم می ماند، معاویه و نسل معاویه بر زنده و مرده ما منت نهاده [تفاخر نماید. \(1\)](#)

تعبیر امام مجتبی علیه السلام چقدر دقیق، ظریف و لطیف است، که پرده از خباثت و شیطنت معاویه بر داشته، یکی از ابعاد علت پذیرش قرارداد آتش بس را بیان می فرماید.

آری؛ این خاندان، خاندان عزت و شرف می باشند، واژگانی چون طلیق

ص: 30

بودن هرگز شایسته‌ی این خاندان نمی‌باشد و عنوان طلیق، نشان ننگ و عاری است که در طول تاریخ بر پیشانی آل ابی سفیان ثبت شده است.

هنگامی که معاویه در مورد طبقات مسلمانان اولیه مداخله می‌کند، مولای متقیان برایش می‌نویسد:

مَا لِلطُّلُقَاءِ وَ أُنْبَاءِ الطُّلُقَاءِ، التَّمْيِيزِ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأُولِينَ، وَ تَرْتِيبِ دَرَجَاتِهِمْ؛

آزاد شدگان و آزاد شده زادگان چه حق دارند که در مورد مهاجران اولیه و ترتیب درجات آنها اظهار نظر کنند. (1)

و هنگامی که معاویه پدرش ابوسفیان را با حضرت ابوطالب و خودش را با مولای متقیان مقایسه کرد، امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ او نوشت: وَ لَا أَبُو سَفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَ لَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَ لَا الصَّرِيحُ كَاللصِّيقِ؛

ابوسفیان که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علنا جنگ نموده، با ابوطالب که بزرگ حامی پیامبر یصلی الله علیه و آله و سلم بود، قابل مقایسه نیست. علی علیه السلام که مهاجر در راه خدا بود، با معاویه که طلیق است، همانند نمی‌باشد. بنی هاشم که نسب روشن دارند، با آل ابی سفیان که دخیل در نسب هستند، قیاس نمی‌شوند. (2)

فرزند دلبندش عقيلة العرب حضرت زینب کبری علیها السلام نیز در آن خطبه‌ی آتشین خود، پسر معاویه را به عنوان «طلیق زاده» خطاب کرده، می‌فرماید:

أَمِنَ الْعَدْلِ؟ يَا بَنَ الطُّلُقَاءِ؛ تَخْدِيرُكَ نِسَاءَ كَ وَ إِمَاءَ كَ وَ سَوْفُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

ای پسر آزادشدگان! آیا این از عدالت است که زن‌ها و کنیزان خود را در سرپرده نگه داشته‌ای و دختران پیامبر خدا را این گونه وارد مجالس نامحرمان کرده‌ای؟!.... (3)

این بود تحلیلی فشرده پیرامون علل پذیرش قرارداد آتش بس از سوی

ص: 31

1- سیدرضی، نهج البلاغه، بخش نامه، نامه شماره 28.

2- همان، نامه شماره 17.

3- ابن ابی طیفور، بلاغات النساء، ص 32.

امام مجتبی علیه السلام که ظاهراً این تحلیل تا کنون در هیچ منبعی نیامده و یا این حقیر با آن مواجه نشده است.

در این رابطه تحلیل های دیگری بیان شده که عصاره ی آنها را در این کتاب به قلم استادی گرانسنگ، شاعری فرزانه و نویسنده ای گرانمایه ملاحظه می فرمایید.

مؤلف محترم به سال 1304 ش. در شهر فضیلت پرور اصفهان دیده به جهان گشود و اینک در آستانه ی ورود به 90 سالگی (با سال قمری) می باشد.

همان گونه که گردآورنده ی این کتاب آقای علیرضا مهرپرور یادآور شده اند، ایشان از سخن سرایان معروف کشور، از چهره های ماندگار میهن، از خادمان صدیق اهل بیت عصمت و طهارت می باشند و به احترام، یکی از خیابان های اصلی شهر را به نام ایشان نام گذاری کرده، چندین محفل نکوداشت برای ایشان در دانشگاه اصفهان، در کنار آرامگاه صائب و جز آن ها برگزار نموده، اشعار نغز و پرمغزی در تکریم ایشان سرودند و قرائت کردند. (1)

نگارنده ی سطور این تلاش مؤلف را ارج نهاده، دفاع جانانه اش از حریم مظلوم مدینه را ستایش نموده، این مقدمه را به عنوان دست مریزاد به یک شاعر سخن سنج و نکته دان و درد آشنا تقدیم می دارد.

حوزه ی علمیه ی قم

علی اکبر مهدی پور

90/12/9 = ششم ربیع الثانی 1433 ق

ص: 32

1- علیرضا مهرپرور، مقدمه ی کتاب «سرود روح القدس»، ص 10.

1. شیخ مفید، الارشاد، ج 2، ص 5.
2. ابن اثیر، اسدالغابه، ج 2، ص 9 و 19.
3. ترمذی، سنن، ج 1، ص 286.
4. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج 14، ص 14-23.
5. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 201 (چاپ دیگر: ج 2، ص 30).
6. ابن عساکر، همان، ص 44.
7. همان، ص 30.
8. سوره ی اسراء، آیه 60
9. ثعلبی، الکشف و البیان، ج 6، ص 111.
10. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 176.
11. طبری، کامل بهایی، ج 2، ص 214.
12. احمد حنبل، المسند، ج 6، ص 323.
13. بخاری، صحیح بخاری، ج 1، ص 122.
14. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج 3، ص 231.
15. ابن تیمیہ، الفتاوی، ج 4، ص 437.
16. طبرانی، الأوائل، ص 187.
17. ابن حجر، فتح الباری، ج 6، ص 57.
18. طبری، تاریخ طبری، ج 8، ص 637.
19. همان، ص 629-638 20
20. سوره نساء، آیه 35 و 128؛ سوره حجرات، آیه 10.

21. عاملي، مفتاح الكرامه، ج 5، ص 454.

ص: 33

22. حقوق فرانسه، ماده 2044.
23. شيخ صدوق، علل الشرايع، ج 1، ص 221.
24. همان، ج 1، ص 211 - 221.
25. طبري، تاريخ طبري، ج 4، ص 407.
26. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 8.
27. ابن حجر، الاصابه، ج 2، ص 12.
28. ابن جوزي، تذكرة الخواص، ج 2، ص 22.
29. طبري، تاريخ طبري، ج 6، ص 2.
30. ابن قتيبه، الأخبار الطوال، ص 218.
31. ابن عساکر، تاريخ دمشق، ج 14، ص 91.
32. قرشي، موسوعة سيرة أهل البيت، ج 11، ص 232.
33. شيخ صدوق، علل الشرايع، ج 1، ص 212.
34. همان.
35. همان.
36. مقدسي، البدء و التاريخ، ج 5، ص 237.
37. سوره ی ماننده، آیه 1.
38. نصر بن مزاحم، وقعه صفين، ص 247.
39. سيدهاشم بحراني، مدينة المعاجز، ج 2، ص 184.
40. قاضي نعمان، شرح الأخبار، ج 2، ص 153.
41. نصر بن مزاحم، وقعه صفين، ص 509.
42. راوندي، الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 574.

43. يعقوبى، تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 219.

ص: 34

44. شيخ صدوق، علل الشرايع، ج 1، ص 211.
45. ابن كثير، البدايه و النهايه، ج 8، ص 42.
46. شيخ صدوق، همان.
47. همان.
48. شيخ صدوق، علل الشرايع، ج 1، ص 221.
49. همان، ص 211.
50. شيخ مفيد، الارشاد، ج 2، ص 127.
51. ابن عساکر، تاريخ دمشق، ج 14، ص 53.
52. ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 130.
53. ابن هشام، السيره النبويه، ج 5، ص 74.
54. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج 3، ص 342.
55. طبرى، كامل بهايى، ج 1، ص 269.
56. زمخشرى، ربيع الأبرار، ص 752.
57. طبرسى، الاحتجاج، ج 2، ص 290.
58. سيدرضى، نهج البلاغه، بخش نامه، نامه شماره 28.
59. همان، نامه شماره 17.
60. ابن أبى طيفور، بلاغات النساء، ص 32.
61. عليرضا مهرپرور، مقدمه ى كتاب «سرود روح القدس»، ص 10.

دوران امامت علی علیه السلام پس از رسول خدا علیه السلام سی سال بود که بیست و چهار سال و شش ماه از این مدت را آن حضرت نمی توانست دخالتی در کارها و احکام اسلامی بنماید و همواره در تقیه بود و از اظهار نظر و بیان حقائق خودداری فرموده با آنها که سر کار بودند، مدارا می کرد و چهار سال و شش ماه دیگر را نیز که خود بر سر کار آمد، گرفتار جنگ با منافقین بود. آنان که بیعت شکنی کردند (چون طلحه و زبیر) و آنان که از حق روگرداندند (چون معاویه و یارانش) و آنان که از دین بیرون رفتند (چون خوارج تهروان) و در تمامی این مدت به فتنه ی گمراهان دچار گشته دست او را بسته بودند(1).

شهادت امیر المؤمنین علیه السلام پیش از سپیده دم در شب جمعه بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری اتفاق افتاد و آن حضرت به وسیله ی

ص: 37

با توجه به این که امامت و خلافت بعد از پیغمبر به حکم پیغمبر که حکم او حکم خداست و طبق وصیت پدرش واجب اطاعه می باشد، بیعت ضروری نبود، علی ای حال، سخت ترین دوران، با شهادت حضرت علی علیه السلام و خلافت حضرت مجتبی علیه السلام آغاز شد.

معاویه ی مکار جاه طلب و حيله باز شیطان فریب، برای تسلط بر جامعه ی مسلمین و کشورهای پهناوری که در این برهه ی تاریخ در اختیار و تحت فرمان مرکز خلافت مسلمین بود، با تمام وجود و امکانات وسیعی که از دوران خلافت عمر و عثمان جهت تسلط و سلطنت بر مسلمین برای خود فراهم کرده بود، آماده شد و بی درنگ به تجهیز و صف آراییی پرداخت.

پس از این که مردم کوفه و دیگر شهرها با حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت کردند و خبر به معاویه رسید، دو نفر را که یکی از بنی حمیر و دیگر از بنی القین بود به قصد جاسوسی و اطلاع از وضع مردم بعد از شهادت حضرت علی و متحد و همسو کردن یاران خود در کوفه، بصره و دیگر شهرها فرستاد؛ هر دو نفر که مشغول فعالیت و جاسوسی و دسیسه سازی بودند، در کوفه و بصره به دست مخالفین معاویه افتادند و کشته شدند.

لذا حضرت امام حسن علیه السلام با توجه به حوادث و اتفاقاتی که پی در پی پیش می آمد، به معاویه نامه ای نوشتند که فرازی از آن را می خوانیم:

«من به تو پیشنهاد میکنم که بیش از این در ماندن و توقف در باطل خویش اصرار نوری و دست بازداری و مانند سایر مردم که با من بیعت کردند، تو نیز بیعت کنی؛ زیرا تو خود می دانی که من در پیشگاه خدا و هر مرد دانا و نیکوکاری به امر خلافت، شایسته و سزاوار و بر حقم؛ از خدا

بترس و ستم کاری مکن و خون مسلمانان را بدین وسیله حفظ نما. چون به خدا سوگند! برای تو در روز ملاقات پروردگارت، سودی بیش از این خونها که ریخته ای نخواهد داشت. راه مسالمت پیش گیر و سر تسلیم فرود آر و درباره خلافت با کسی که شایستگی آن را دارد و سزاوار اوست ستیزه جوی، تا بدین وسیله خداوند آتش جنگ و اختلاف را فرو نشاند و تیرگی برداشته و وحدت کلمه پیدا شود و میان مردمان اصلاح و سازش پدید آید الخ» (1).

حضرت با این نامه معاویه را دعوت به اطاعت کردند. معاویه جواب نوشت و خود را اولی و محق بر خلافت دانست. در پی این نامه، دو نامه ی دیگر هم رد و بدل شد که لازم است به وقایعی که در خلال رد و بدل نامه ها اتفاق افتاد، اشاره ای داشته باشیم و بعد نامه ها را مطرح کنیم.

معاویه پس از شهادت حضرت علی علیه السلام سخت به تلاش افتاد و به اطراف شام و نواحی تحت امر خود یا طرفدار و به هر کس و هر جا که احتمال میداد به او کمک خواهد رساند، با ناسزاگویی به جناب امیر المؤمنین علی علیه السلام از شهادت آن حضرت ابراز شادمانی کرد و آنان را به تجهیز سلاح و سپاه و حرکت به سوی خود (معاویه) فرمان داد. پس از رسیدن این نامه ها، سپاهیان از اطراف به نزد او گرد آمدند و معاویه با لشکری انبوه و مجهز به سوی عراق حرکت کرد.

این خبر به امام حسن علیه السلام رسید و ایشان هم آماده ی حرکت شدند و حجر بن عدی را مأمور ساخت که مردم را بسیج کند. جارچی مردم را به

ص: 40

مسجد دعوت کرد؛ وقتی مردم اجتماع کردند، حضرت بیرون آمد و به منبر رفت و مردم را به جهاد و دفاع خواند و امر کرد، مردم به لشکرگاه «نخيله» حرکت کنند تا در این پیکار بیندیشیم.

چون سخنان حضرت به پایان رسید، مردم خاموش شده هیچ یک سخنی نگفت و پاسخی نداد.

عدی بن حاتم که چنین دید به پا خاست و گفت:

آیا به امام و پیشوای خود و فرزند دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ نمی گوید؛ و پس از سخنانی بر انگیزاننده رو به امام حسن علیه السلام کرد و گفت: خدایت بد آن چه خواهی برساند و ناگواری ها را از تو دور سازد و بد آنچه پسند اوست در آغاز و انجام کاری که در پیش داری، تو را موفق دارد. ما سخنان را شنیدیم و در پی فرمان تو آماده ایم و دستورات را پذیرفته و در آن چه اندیشه فرموده ای، فرمان برداریم. من به سوی لشکرگاه روان می شوم و هر کس خواهد با من کوچ کند. پس از او چند نفر از خواص اصحاب حضرت، سخنان عدی بن حاتم را تأیید کردند و آمادگی خویش را به عرض امام علیه السلام رسانیدند. مردم برای جنگ به لشکرگاه نخيله گرد آمدند و حضرت نیز به لشکرگاه رفت و عبید الله بن عباس بن عبدالمطلب را با دوازده هزار سپاهی مأمور کرد که به سوی معاویه حرکت کند و اگر پیشامدی برای عبیدالله رخ داد، فرماندهی با قیس بن سعد بن عباده خواهد بود و به عبید الله دستور داد و سفارش کرد، پیش رو تا به معاویه برسی. صف آرای کن، اما جنگ را شروع مکن، تا من و لشکریان به تو برسیم؛ مگر این که معاویه جنگ را شروع کند. وقتی معاویه به جسر شهر منهج (ده فرسنگی حلب) رسید، خبر به امام حسن علیه السلام رسید و ایشان نیز جنبش کرد، حجر بن

عدی را که از شیعیان باوفای پدرش بود، به سوی فرمانداران خود در شهرها گسیل داشت که ایشان را دستور کوچ دهد و مردم را به جهاد (با دشمن) برانگیزد. مردمان در آغاز کندی و اهمال کردند و به سختی گردن نهاده به راه افتادند.

اینان که با حضرت بودند، گروه های گوناگونی از مردم بودند. برخی شیعیان خود و پدرش بودند، برخی از خوارج بودند که اینان هدفشان تنها جنگ با معاویه بود، نه حمایت از امام حسن علیه السلام. برخی از این همراهان مردمانی فتنه جو بودند و طمع به غنیمت های جنگی داشتند. برخی دودل بودند و عقیده و ایمان محکمی نداشتند و شکاک بودند و بعضی از آنها به سبب عصبیت قومی و پیروی از سران قبایل خود آمده بودند نه برای دین. حضرت با این سپاه نامتجانس و ناهمگون به سوی سباباط حرکت کرد. (1)

از آن طرف هم، معاویه ی نیرنگ مدار با سپاه مجهز و انبوه خود حاضر شد و در حبویه فرود آمد و عبید الله بن عباس نیز که او را حضرت امام حسن علیه السلام فرستاده بودند، در برابرش صف آرایی کرد. روز بعد معاویه لشکری به جنگ سپاه عبید الله فرستاد که عبیدالله به لشکر معاویه حمله برد و سرانجام آنان را به عقب نشینی مجبور کرد.

چون شب شد معاویه کس به نزد عبید الله فرستاد که حسن بن علی علیهما السلام به من پیشنهاد صلح داده و کار خلافت را به من واگذار خواهد کرد. پس اگر هم اکنون فرمان بردار من شوی و در تحت اطاعت من در آیی، رییس و فرمانروا خواهی بود، وگرنه در زمانی فرمانبردار و مطیع من خواهی شد که

ص: 42

تو تابع باشی و بدان که اگر اینک سر اطاعت فرونهی و مطیع من شوی، من هزار هزار درهم به تو خواهم داد که نیمی از آن را نقدا به تو می پردازم و نیم دیگر را هنگامی که داخل کوفه شدم، خواهم پرداخت. عبیدالله شبانه گریخت و به لشکر معاویه ملحق شد و معاویه به آن چه وعده کرده بود، عمل کرد و پانصد هزار درهم به او داد. (1)

عبیدالله بن عباس شبانه همراه با نزدیکان و یاران خود به لشکر معاویه پیوست و چون صبح شد مردم لشکر، امیر خود را نیافتند، لذا قیس بن سعد که از قبل از طرف امام حسن علیه السلام به جانشینی عبیدالله در هر پیشامدی تعیین شده بود، با آنها نماز خواند و جریان عبیدالله را برای حضرت نوشت. (2)

همراهان عبیدالله را که به لشکر معاویه پیوستند تا هشت هزار نفر گفته اند (3). قیس بن سعد که پس از عبیدالله فرماندهی سپاه را داشت، خطبه ای بدین مضمون خواند:

ای گروه مردم! کار زشتی که این مرد ترسو عبیدالله کرد، شما را ناراحت نکند. این مرد و پدرش و برادرش حتی یک روز، کار سودمندی برای اسلام نکردند.... برادرش همان کس بود که امیر المؤمنین علیه السلام او را به حکومت بصره منصوب فرمود و او مال خدا و مسلمانان را سرقت کرد و با آن کنیزکانی برای خویش خریداری کرد و به خیالش، این کار حلال و مباح بود. خود همین مرد را علی بن ابی طالب علیه السلام به ولایت یمن منصوب فرمود و

ص: 43

1- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین. ترجمه: سیدهاشم رسولی محلاتی. صفحه 58

2- الارشاد: شیخ مفید. ج 2 ص 9-10.

3- چون امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد، قیس بن سعد با چهار هزار سرباز همراهش از بیعت با معاویه سر باز زدند (مقاتل الطالبیین - ابوالفرج اصفهانی - صفحه 68).

هنگامی که بسر بن ارطاة به دستور معاویه بر آنجا حمله کرد، گریخت و فرزندان خود را به جای نهاد تا آنها کشته شدند و امروز هم چنان کرد که دیدید. مردم صداها را بلند کردند و گفتند سپاس خدا را که او را از میان ما بیرون کرد؛ تو اکنون ما را به جنگ با دشمن کوچ ده.

قیس آنان را کوچ داد. از آن سو بسر بن ارطاة از لشکر معاویه با بیست هزار تن بیرون آمد و بر ایشان بانگ زد: این امیر شما عبید الله عباس است که با معاویه بیعت کرده و حسن بن علی علیهما السلام که صلح کرده؛ چرا بیهوده خود را به کشتن می دهید؟

قیس بن سعد که چنین دید به لشکریان خود گفت: یکی از دو کار را شما بکنید یا بدون امیر (عبیدالله) بجنگید و یا نابجا با معاویه به گمراهی بیعت کنید. لشکریان گفتند ما با معاویه بیعت نمی کنیم و خواهیم جنگید و با همین تصمیم آماده ی جنگ شده در برابر مردم شام (بسر بن ارطاة و لشکریانش بیرون تاخته و شمشیرها به روی ایشان کشیدند و آنان را ناچار به عقب نشینی کردند.

معاویه نامه ای به قیس نوشت و به همان نحو که عبید الله عباس را با مال دنیا و پول گول زد، خواست قیس را نیز فریب دهد، او را نیز وعده ها داد. قیس در پاسخش نوشت:

نه به خدا سوگند! هرگز مرا دیدار نخواهی کرد. جز این که میان من و تو نیزه باشد یعنی من هرگز گول تو را نخواهم خورد و دست از حق بر نخواهم داشت (1).

ص: 44

بین معاویه و قیس بن سعد دو نامه ی دیگر رد و بدل شد و در حالی که معاویه از یک نامه ی تند قیس عصبانی شده بود، عمرو عاص او را از دنبال کردن قیس باز داشت.

اما معاویه پس از جذب عبید الله و نزدیکان و یاران او به روش رسوخ و جذب سران لشکر امام و سران قبایل کوفه و غیره امیدوارتر شد و ضمن افزایش جاسوسی و پیغام به سران کوفه و بصره و دیگر جاها برای همسو کردن آنها با خود و رخنه کردن در لشکریان و اصحاب و یاران حضرت حسن علیه السلام و خرابکاری و تشنت به پخش دینار و درهم پرداخت و با پخش طلا و نقره های بی حساب و نفوذ در صفوف لشکریان حضرت امام حسن علیه السلام و وعده و وعیدهای دل فریب و انگیزاننده، سران قبائل کوفه را که دل باخته ی دنیا و مال و منال آن بودند و حب جاه و ریاست، دل و چشم و گوش آنها را نسبت به مقام و شأن و منزلت صوری و معنوی آن بزرگوار کور و کر کرده بود، به طرف خود می کشید و به امیال شیطانی خویش نزدیک می کرد.

هدف اول او این بود که چنان حضرت را در مخاطره اندازد که اگر بشود امام حسن علیه السلام در لشکر خود و به اسم یاران خود کشته شود که اگر چنین اتفاقی می افتاد، معاویه با شیوه های تبلیغاتی چنان شایع می کرد که مدعی خلافت رسول الله که در مقابل خلیفه ی وقت قیام کرده بود به دست مسلمانان کشته شد و به همان گونه که در قلمرو خود (شام و اطراف) سب و لعن علی بن ابیطالب علیه السلام را رایج کرده بود، تا مرحله ای که باور پیروان او شده بود که معاویه خلیفه ی مسلمین و حاکم اسلام است، به همین نحو نیز مردم را رفته رفته وادار و معتقد می کرد که حسن بن علی علیه السلام هم یک

شورش‌های علیه خلیفه‌ی مسلمین بود که از میان برداشته شد و این هدف اول و مرجح و اولای او بود یعنی می‌خواست چراغ اسلام و اهل بیت را در همین (ساباط) خاموش کند و همان طور که ابوسفیان در زمان عثمان گفته بود: «بنی امیه باید سلطنت را از بنی هاشم به بنی امیه منتقل کنند»، هدف پدرش را به مرحله‌ی قطعی برساند و تثبیت کند.

معاویه این شیطان مجسم، لحظه‌ای از دسیسه‌سازی و تشتت‌آفرینی در جبهه‌ی مقابل خود درنگ نداشت و از گروه‌ها و طوائف پیش‌رو با شناختی که از آنها در دست داشت، پیوسته با سیاست و پول برای خود هم‌آهنگ و هم‌کار و هم‌رزم دست و پا می‌کرد و موقعیت و موفقیت خود را با خرابکاری و مخالف‌تراشی در اطراف حضرت امام حسن علیه السلام پی‌ریزی می‌کرد.

معاویه در کار خود تا آن‌جا موفق شد که بعضی سران کوفه و سران بعض قبائل که در لشکر امام بودند، برای معاویه نوشتند که اگر بخواهی و دستور دهی، حسن را دست بسته تحویل تو می‌دهیم و یا او را می‌کشیم و معاویه با همین نامه‌ها در صفوف لشکر امام، مجادله و چند دستگی ایجاد کرد و بر فشار بر امام برای صلح افزود و ما در پی، راجع به صلح از این نامه‌ها نام می‌بریم.

در صفحات قبل متذکر شدیم که پس از فرار عبیدالله بن عباس و پیوستن به لشکر معاویه، قیس بن سعد که پس از او از طرف امام، فرماندهی را عهده‌دار بود، به حضرت نامه نوشت و حضرت با دریافت نامه و بگومگوهایی که در لشکر خود احساس فرموده بود و نیز بعضی شیعینش در ساباط، بعضی این اخبار و پیچ‌پیچ‌ها را با عرض امام رسانیدند.

«بعض از بزرگان کوفه که در جمع اصحاب حضرت مجتبی علیه السلام بودند، با معاویه مراوده و مراسله داشتند و حضرت مطلع شد و نیز به حضرت عرض شد که معاویه به عمرو بن حریث و شیبث بن ربیع و گروهی از معاریف لشکر امام حسن علیه السلام نوشته بود که هر کس حسن مجتبی را بکشد، دویست هزار درهم از معاویه پاداش خواهد گرفت و رییس لشکر شام و داماد معاویه خواهد شد» (1).

لشکر امام حسن علیه السلام را در سبابط، بیست هزار و بیشتر هم نوشته اند که در این لشکر، چنان که قبلاً متذکر شدیم، هماهنگی و انسجام لازم وجود نداشت، گروه خوارج که می خواستند با معاویه بجنگند، اما نه برای هدف حضرت امام حسن علیه السلام که با امام حسن علیه السلام هم نبودند. گروهی دیگر که هدفشان فقط غنیمت جنگی صرف بود و گروهی دودل و بی ایمان یا کم ایمان که به خاطر قبیله ای و سران خود حاضر شده بودند و اصحاب خاص و شیعیان حضرت علی علیه السلام و حضرت امام حسن علیه السلام که تا سر حد جان فشانی، آماده ی جهاد بودند.

لشکر معاویه را هم، در مسکن، مقابل حضرت از شصت هزار کم تر نوشته اند و با پیوستن عبید الله بن عباس به لشکر معاویه که یاران او را تا هشتاد هزار هم نوشته اند.

در این وضعیت، حضرت مجتبی علیه السلام چه باید بکند؟ مسؤولیت در پیشگاه الهی و مشاهده ی وضع موجود در لشکر، اقدام به جنگ کند که کشته شدن جمع شیعیان مخلص که هدف معاویه و دست یاران اوست حتمی به نظر

ص: 47

می رسد این جمع قلیل تا پای جان ایستاده و آن لشکر خون خوار مجهز انبوه؛ آیا با وضع این لشکر و تشتت و ناهماهنگی، اعتماد امام به صفوف لشکر عراق درست است یا نه؟

حضرت صلاح دانست که مردم یعنی سپاهیان خود در سابط را بسنجد و اتمام حجت کند، هم برای پیشگاه الهی و هم برای یاران خود و هم برای تاریخ و آیندگی اسلام و شیعه.

بامدادان دستور داد مردم برای استماع سخنان حضرت جمع شوند. با اجتماع لشکر، حضرت به منبر رفت و ضمن خطبه ای فرمود:

«درود خداوند بر محمد و آتش باد! به خدا سوگند! همانا من امیدوارم که بحمد الله و منه بامداد کرده باشم در حالی که خیر خواه ترین آفریدگان خداوند برای بندگانش باشم و شب را به روز نیاورده باشم، در حالی که کینه ای از مسلمانی به دل داشته یا اراده ی سوءای و یا نیرنگی درباره ی کسی داشته باشم. آگاه باشید، همانا آنچه شما را به همراه بودن و گرد هم آمدن می برد، اگر چه شما ناخوش داشته باشید، برایتان بهتر است از چیزی که شما را به پراکندگی و جدایی کشاند، اگر چه آن را دوست داشته باشید. آگاه باشید که آنچه من درباره ی شما می اندیشم، بهتر است از آنچه شما برای خود می اندیشید. پس، از دستور من سر باز نزنید و رأی مرا که برایتان پسندیده ام، به من باز نگردانید و در صدد مخالفت با من برنیاید. خداوند، من و شما را بیامرزد و به آنچه در آن دوستی و خشنودی اوست، راهنمایی فرماید»⁽¹⁾.

پس از خطبه ی حضرت، «میان لشکریان پیچ افتاد که از این سخنان،

ص: 48

چه چیز منظور است. گروهی از منافقان شایع کردند که امام حسن علیه السلام می خواهد خلافت را به معاویه واگذارد و با او صلح کند و مردی هم به دروغ فریاد کرد، لشکر عراق شکست خورد و قیس بن سعد بن عباده کشته شد. در یاران حضرت یأس غلبه کرد و منافقین و خوارج، جنجال کردند و به سراپرده ی حضرت ریختند» (1).

پس از پایان سخنان حضرت، گروهی از مردم (یعنی خوارج و وابستگان معاویه) به یکدیگر گفتند: او از این سخنان چه منظوری دارد؟ می خواهد صلح کند و کار را به معاویه واگذارد، به خدا این مرد کافر شده است، پس به سراپرده ی آن حضرت ریختند و هر چه بود غارت کردند و حضرت که مشغول نماز بود، سجاده را از زیر پایش کشیدند. جمعی از شیعیان، دور حضرت را گرفته، حضرت را سوار بر اسب کردند که ایشان را از مهلکه بیرون برند؛ در همین حال مردی از قبیله ی بنی اسد از فامیل بنی نصر بن فعیف که نامش جراح بن سنان بود، پیش آمد و گفت: «یا حسن! اشکرت کما اشکر ابوک من قبل»؛ ای حسن! مشرک شدی چنان که پدرت پیش از این مشرک شد و با تیغی که در دست داشت، ضربتی بدان جناب زد. خنجر در ران حضرت تا استخوان رسید. حضرت با او گلاویز شدند و یاران، این خارجی جانی را کشتند و حضرت را بر روی تختی برای مداوا به مدائن آوردند. (2)

حضرت امام حسن علیه السلام، چون از کار و دسیسه های معاویه با اطلاع شده بودند، در لشکرگاه پیوسته با زره حرکت می کردند و به همین سبب مهاجم توانست فقط ران پای حضرت را هدف ضربت خود قرار دهد.

ص: 49

1- منتخب التواریخ. باب چهارم. صفحه 214 چاپ اسلامیه.

2- مقاتل الطالبین. ابوالفرج اصفهانی. ترجمه: سیدهاشم محلاتی، ص 43-57

تا این زمان دو نامه ی دیگر با مضامین همان نامه های اول، بین حضرت و معاویه رد و بدل شده بود و معاویه به همان نحو که ذکر شد به اخلال در لشکر امام مشغول بود و کار به آن جا کشید که بعد از خطبه خواندن امام در ساباط، منافقین شورش کردند، به غارت پرداختند و آن جناب را زخم زدند، اما موفق به کشتن حضرت نشدند.

معاویه از یک سو برای قتل حضرت برنامه ریزی کرده بود و از سوی دیگر برای تصاحب خلافت، برای صلح مورد نظرش، آماده ی قبول هر شرطی بود و چون از راه اول به هدف خود نرسید، مرحله ی نازل تر آن (فشار برای صلح و مصادره ی خلافت) را پیش گرفت.

وی (معاویه) با همه ی دسیسه ها و وضعیت صعب و دشواری که برای امام حسن علیه السلام به وجود آورده بود، شیوهی مکاری را ادامه داد و آمادگی خود را برای اجرای هر شرطی که مورد نظر حضرت بود، اعلام کرد. شرط هایی که در صلح نامه گنجانده شد و معاویه به سوگند و امضا متعهد شد، حاوی همه ی منافع اسلام و شیعیان آن حضرت در آن موقعیت بس دل خراش و اسف آور بود.

در این جا از چهار راوی که شناخته ترین افراد و خبرنگاران و مورد اعتمادترین هستند، متن و شرایط صلح را (1) برای این که طولانی و خسته کننده نشود، نقل می کنیم تا خواننده ی فهیم، خود دریابد که حضرت امام حسن علیه السلام در آن شرایط فقط جنگ و حکومت سیاسی را واگذار فرموده است: 1. الارشاد؛ شیخ مفید (شیعه ی اثنی عشری) 2. مقاتل الطالبيين؛ ابوالفرج اصفهانی

ص: 50

1- نویسنده این اثر در جایی مجموع آن را یک جا ندیده است و در این چهار سند معتبر نیز هر کدام بر روال نقل حدیث به نحوی که شنیده یا خوانده بوده اند ثبت کرده اند لذا کم و زیادهایی دیده می شود. صاعد.

(شیعه، احتمالاً زیدی) 3. معاویه و تاریخ؛ محمد بن عقیل علوی حضرمی (اهل تسنن) 4. شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید (سنی معتزلی).

می خوانیم از الارشاد، شیخ مفید، ج دوم، صفحات 9-10-11 ترجمه ی حاج سید هاشم محلاتی:

امام حسن علیه السلام را بر تختی خوابانده به مدائن آوردند و در خانه ی سعد بن مسعود ثقفی که از طرف امیر المومنین علی علیه السلام فرماندار آن جا بود و امام حسن علیه السلام نیز او را به همان سمت که داشت مستقر فرموده بود، وارد کردند و آن جناب علیه السلام در آن جا سرگرم مداوای زخم خویش گشت. (در این میان) گروهی از سران قبائل کوفه (که همراه آن حضرت علیه السلام آمده بودند)، پنهانی به معاویه نوشتند:

ما به فرمان و گوش به دستور توایم و او را به آمدن به سوی خود برانگیختند و بر عهده گرفتند حضرت حسن علیه السلام را آن گاه که معاویه به لشکرش نزدیک شد، تسلیم معاویه کنند یا غافل گیرش کرده و آن جناب را بکشند. این جریان به گوش امام علیه السلام رسید. از آن سو نامه ی قیس بن سعد رضی الله عنه که حضرت او را به همراهی لشکر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب که برای جلوگیری معاویه فرستاده بود، رسید و حضرت، عبیدالله بن عباس را فرستاده بود که سر راه بر معاویه گرفته و او را از آمدن عراق باز گرداند و امیر لشکرش کرده بود و فرموده بود اگر پیشامدی برای تو کرد، امیر لشکر قیس بن سعد باشد و قیس در آن نامه به اطلاع آن حضرت رسانده بود که اینان (به همراهی عبیدالله بن عباس) در دهی به نام حبوبیه در مقابل مسکن، برابر لشکر معاویه فرو شدند و معاریه کس به نزد عبیدالله بن عباس فرستاد و او را به پیوستن به خود ترغیب کرد و بر عهده گرفت هزار هزار درهم پول

ص: 51

به او بدهد که نیمی از آن را نقدا و نیم دیگر را پس از این که به کوفه درآمد بپردازد. پس عبید الله بن عباس شبانه با نزدیکان و همراهان خود به لشکر معاویه پیوست و چون مردم، شب را با مداد کردند، امیر خود را نیافتند و قیس بن سعد نماز را با ایشان خواند و به کارهای ایشان رسیدگی کرد.

از این جریانات برای امام حسن علیه السلام روشن شد که مردم او را تنها گذارده و خوارج به واسطه ی آنچه از دشنام و کافر دانستن آن جناب به زبان آوردند، نسبت به او بددل گشته اند و خویش را مباح دانسته، اموالش را به یغما بردند و جز اینان، کسی که امام علیه السلام از اندیشه های ناپاکشان آسوده باشد، برای او به جا نماند، مگر اندکی از نزدیکانش که شیعیان پدر او یا شیعه ی خود آن جناب بودند و اینان گروه اندکی بودند که در برابر لشکر انبوه شام، تاب مقاومت نداشتند.

در این خلال، معاویه نیز نامه ای به آن حضرت نوشت و پیشنهاد صلح کرد و به ضمیمه ی آن، نامه های یاران آن جناب را که به معاویه نوشته بودند و به عهده گرفته بودند که امام حسن علیه السلام را غافل گیر کرده و تسلیم معاویه نمایند ارسال داشت و برای پذیرفتن صلح، شرایط بسیاری بر خود کرد و پیمان هایی برای اجرای آن بست که اگر بدانها رفتار می شد، مصالحی را در بر داشت.

امام حسن علیه السلام اطمینان و وثوقی به گفته های او پیدا نمود و دانست که در این باره نیرنگ زند و حيله به کار برد ولی چاره ای هم جز پذیرفتن صلح و واگذاری جنگ نداشت، زیرا پیروان آن حضرت و همراهانش چنان که گفتیم، مردمانی سست عنصر و کم عقیده درباره ی آن جناب بودند و چنان که دیده شد، در صدد مخالفت با او بر آمدند و بسیاری از آنان، خون او را حلال دانسته، می خواستند او را تسلیم دشمن کنند و پسر عمویش (عبیدالله بن عباس) دست از یاری او برداشت و به دشمن پیوست و به طور عموم آن

مردم به دنیای زودگذر رو آور شده و از نعمت های آخرت چشم پوشیدند.

پس امام علیه السلام برای بر پا ساختن حجت و داشتن عذری، میانه ی خود و خدای تعالی و پیش همه ی مسلمانان، پیمان محکمی از معاویه برای صلح گرفت و با او شرط کرد که دشنام گویی امیر المؤمنین علیه السلام را واگذارند و در قنوت نماز ناسزا به آن حضرت علیه السلام نگویند و شیعیان او در امان باشند و کسی به بدی، متعرض هیچ یک از ایشان نشود و هر کدام از ایشان که حقی دارد، حقش را به او برسانند. معاویه همه ی این شرایط را پذیرفت و پیمان بر انجام آنها بست و سوگند یاد کرد که به آنها وفا کند.

چون روی این شرایط صلح به پایان رفت، معاویه به سمت کوفه به راه افتاد، تا به نخيله که نزدیک کوفه بود رسید و چون روز جمعه بود، نماز جمعه را هنگام ظهر با مردم خواند و خطبه برای آنان ایراد کرد و در خطبه اش چنین گفت:

همانا به خدا! من با شما جنگ نکردم که شما نماز بخوانید یا روزه بگیرید و نه برای این که حج به جا آورید یا زکات دهید، زیرا آنها را به جا خواهید آورد. ولی من با شما جنگ کردم تا بر شما امیر شده حکومت کنم و با این که شما خوش نداشتید، خداوند آن را به من داد. آگاه باشید که من حسن را به چیزهایی آرزومند کردم و وعده هایی به او دادم، ولی همه ی آنها را زیر پا نهم و به هیچ یک وفا نخواهم کرد. پس از آن جا برفت تا به کوفه رسید. (1)

می خوانیم از مقاتل الطالبيين، ابوالفرج اصفهانی، صفحه 64 :

راوی گوید: معاویه، عبدالله عامر و عبدالرحمن بن سمره را برای قرارداد

ص: 53

صلح به نزد امام حسن علیه السلام فرستاد. آن دو نزد آن حضرت آمده، پیشنهاد صلح دادند و او را از جنگ بر حذر داشته و آنچه معاویه شرط کرده بود، متعهد شدند و پذیرفتند که هیچ یک از مردم را به گذشته شان مؤاخذه نکنند و هیچ یک از شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام را نیازارند و نام آن حضرت را جز به نیکی نبرند و چیزهای دیگری نیز که امام حسن علیه السلام شرط کرد و بدین ترتیب صلح را پذیرفت. (1)

و علی بن عباس مقانعی به سند خود از آبی اسحاق نقل کرده که گفت: من از معاویه شنیدم که در نخيله گفت: آگاه باشید؛ به خدا سوگند! هر آن وعده ای که من به حسن بن علی دادم، همه را زیر پا گذاردم و به هیچ یک وفا نخواهم کرد و ابواسحاق گوید: راستی به خدا! او مرد بی وفایی بود. (2)

می خوانیم از معاویه و تاریخ، محمد بن عقیل علوی حضر می:

شرطهای صلح امام حسن علیه السلام با معاویه: معاویه بعد از مطالعه ی پیشنهادهای امام حسن علیه السلام، شروط وی را پذیرفت و قرارداد صلح انجام گرفت. شروط از این قرار بود:

1. معاویه باید به کتاب خدا و سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و سیره ی مرضیه ی خلفای قبل از خود عمل کند.

2. معاویه باید بعد از خودش، کسی را به عنوان خلیفه معرفی نکند و اختیار تعیین خلیفه به مسلمین واگذار شود.

3. مردم در هر جا هستند آزاد باشند و کسی از عمال معاویه به جان و مال و عرض و ناموس آنان تجاوز نکند.

ص: 54

1- مقاتل الطالبیین. ص 64

2- همان، ص 66.

اصحاب علی بن ابی طالب علیهما السلام و شیعیان او، مورد تعرض قرار نگیرند و جان و مال و زنان و فرزندان آنها از تجاوز مصون باشند.

5. معاویه حق ندارد نسبت به حسن و حسین و سایر فرزندان علی و خویشاوندان او، نظر سوءای ابراز کند و باید در آشکارا و نهان از تحریکات بر ضد آنها خودداری نماید.

6. معاویه باید این پیمان ها را محترم بشمارد و آنها را مورد عمل قرار دهد و از عهد و میثاق، پروردگار را فراموش نکند و خداوند را حاضر و ناظر بداند.

7. بیت المال کوفه و خراج داراب گرد در منطقه ی فارس در اختیار حسن بن علی باشد و مختار است به هر کس می خواهد بدهد. (1)

8. معاویه نباید علی بن ابیطالب علیهما السلام پیام را سب و شتم کند و به او ناسزا بگوید. معاویه همه ی این شروط را پذیرفت، جز ماده ی آخر. (2)

می خوانیم از شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، صفحه 36، چاپ دار الکتب قم:

از نامه ی معاویه در پاسخ به نامه ی حضرت امام حسن علیه السلام:

... و فهمیدم که مرا دعوت به صلح کرده ای؛ وضعیت بین من و تو امروز، همانند وضع شماس است که با ابوبکر داشتید پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم. اگر یقین

ص: 55

1- شیخ صدوق رضوان الله علیه در علل الشرایع باب 159 حدیثی پیرامون صلح حضرت مجتبی علیه السلام با معاویه از کتاب «الفروق بین الأباطیل و الحقوق» تألیف محمد بن بحر شیبانی نقل می کند که حضرت امام حسن علیه السلام ضمن معاهده و مصالحه ی خود با معاویه شرط کردند که معاویه حق ندارد خود را به عنوان امیر المؤمنین در بین مسلمین معرفی کند و هم چنین شرط کردند که خراج داراب گرد فارس را در اختیار حضرت مجتبی قرار دهند تا وی بتواند کودکان و زنانی که پدران و شوهران خود را در جنگ صفین و نهروان از دست داده اند، اداره کند و مخارج زندگی آنان را تأمین نماید.

2- معاویه و تاریخ. محمد بن عقیل علوی حضر می. ص 266-267.

داشتیم که تو کاردان تر از من در امور مردم هستی و محتاط تر در کار رعایا و عملکرد بهتری در سیاست داری و مسلط تر از من هستی در کار گردآوری و هزینه ی بیت المال (دخل و خرج) و به نیرنگ دشمن و جنگیدن با او برتر از من هستی (اگر چنین بود)، حتما به آن چه در نامه آورده ای (واگذاری امور مسلمین به تو)، جواب مثبت می دادم و تو را سزاوار میدانستم؛ اما به تحقیق می دانم که من بیش از تو مملکت داری کرده ام و تجربه و شناخت من از امت، بیش و پیش از توست و سالمندتر از تو هستم (تجربه ام بیش تر و از لحاظ سن مقدم بر تو هستم).

بنابراین حق این است که در آنچه از من خواسته ای، مرا اجابت کنی، پس مطیع من شو و بعد از من، تو امیر خواهی بود و برای تو باشد، هر چه در بیت المال عراق است و هر اندازه که باشد. هر نحو که دوست داری به هر جا که خواهی حمل کن و درآمد هر ناحیه از عراق را که مورد نظر تو باشد، برای هزینه کردن تو و مخارجی که به عهده ی توست، توسط هر کس که امین تو باشد، همه ساله برای تو جمع آوری و برای تو فرستاده شود.

و برای تو این امتیاز خواهد بود که کسی بر تو تحکم نکند و بی اطلاع تو، در کاری قضاوت نکنیم و نافرمانی نکنیم در کاری که تو اراده کرده ای اطاعت خدا را.

خداوند ما را و شما را بر فرمانبرداری خود یاری کند، اوست که شنونده و اجابت کننده ی دعاست. والسلام(1).

این توضیح لازم است که در مقدمه ی نامه ی حضرت امام حسن بالا علیه السلام به

ص: 56

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 16. صفحه 36. چاپ دارالکتب قم.

معاویه، احتجاج‌هایی از زمان وفات پیمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه بر اهل بیت گذشت را برای معاویه یادآوری و او را از ادامه‌ی غصب امر مسلمین منع و صلاحیت و برتری‌های خود را یادآوری می‌کنند و از او می‌خواهند که بیش از آنچه تا به حال برای خود وزر و وبال اخروی فراهم کرده است، اقدام نکند؛ معاویه چنان که از نظر خواننده‌ی گرامی گذشت، عیناً کلمه به کلمه مطالب حضرت را برگردانده و خود را برتر شمرده و شرایطی را برای صلح ذکر کرده است که به فرمایش شیخ مفید (علیه الرحمه) اگر بدانها عمل می‌شد، مصالح مسلمین تا حدودی حفظ می‌گردید؛ ضمن این که از خونریزی بیشتر و حداقل از کشته شدن بازمانده‌ی شیعیان از جنگ‌های جمل، صفین و نهروان جلوگیری می‌شد. چون از وضع نفوذ و رخنه‌ای که معاویه در لشکر عراق به دست آورده بود بر حضرت مسلم بود که پیروزی در جنگ دور از دسترس می‌باشد. معاویه نیز این بیم را داشت که با همه‌ی عده و لشکر مجهز و یک پارچه‌ای که داشت، در هیچ جنگی نمی‌توان فتح را برای خود حتمی دانست. خاصه آن که از دعوت حضرت حسن علیه السلام به جهاد و خیزشی که در بلاد اسلامی تحت نفوذ حضرت مولی الموالی علی علیه السلام که اینک تحت پیروی و امر حضرت حسن علیه السلام قرار داشت، انتظار می‌رفت که به کمک بشتابند از یک طرف و شور مدافعان ولایت یعنی شیعیان مخلص که تا سرحد جان ایستادگی می‌کردند، موجب شده بود که معاویه‌ی مکار به طرق مختلف، فعالیت و دسیسه‌سازی خود را ادامه دهد. لذا چون نتوانست به هدف اول خود که قتل حضرت حسن علیه السلام بود به نحوی که حضرت به نام مسلمانان و شیعیان و در لشکر خود کشته شود، به طوری که پای معاویه در ریختن خون اولاد رسول الله دخیل و شریک نباشد (علی الظاهر) زیرا میدانست این

شنت، وزر و وبال دنیایی آن هم سخت خواهد بود؛ امری که یزید و حاکم او ابن زیاد (لعنة الله علیهما) حاکم او در کوفه و بصره درک آن را نداشتند با این که معاویه تأکید کرده بود به یزید که حسین و چند نفر یاران او اگر بیعت نکنند، متعرض آنها نگردد.

در چنین شرایط و زمینه های موجود، دو طرف برای متارکه ی جنگ آمادگی داشتند و معاویه که می دانست حضرت حسن علیه السلام هرگز پیش قدم نخواهد شد، معجلا عبدالله عامر و عبدالرحمن بن سمره را با اختیار تام و نامه ی سفید به امضا و مهر خود خدمت حضرت فرستاد. آن دو نیز، نزد امام حسن علیه السلام متعهد شدند که به شرایط مذکور در صلح نامه عمل شود.

شرایط و موادی که در صلح نامه گنجانده شد، در عین حال که می باید به نحوی باشد که مورد قبول معاویه نیز باشد، همه ی نکات و مصالح اسلام و مسلمین را قید و ثبت کرده و در هیچ مورد کوتاهی نشده است.

حضرت در آن شرایط و وضعیت که ذکر شد، صلح کرده، یعنی جنگ را به نفع معاویه وانهاد و متوقف کرده است؛ به نحوی که حکومت سیاسی برای معاویه و همه ی موارد زیر نظر امام و با تصویب او بوده باشد (به تقریب قدری وسیع تر، همان گونه که کارگزاران و فرمانداران ولایات اسلامی از طرف خلفای سلف حتی حضرت علی علیه السلام عهده دار امور می شدند، ولی تحت قوانین قرآن و سنت و رأی و نظر و تصویب آنان بودند).

در هیچ یک از نامه های معاویه یا در صلح نامه و موارد و موادی که مربوط به صلح است، کلمه «بیعت» ذکر نشده است لذا این موضوع روشن است که حضرت صلح کرده است، یعنی جنگ را معاویه برده است و چنان که در جریان عاشورا مضبوط است و اگر در این مرحله مسأله ی بیعت پیش می آمد،

حضرت امام حسن علیه السلام نیز شهادت را به هر نحو می پذیرفت (همان نحو که چون از حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام بیعت برای یزید می خواستند و لاغیر، حضرت شهادت را انتخاب فرمود). کلمه ی بیعت پس از جریان صلح و آمدن معاویه به کوفه بین سران قبائل کوفه و معاویه اتفاق افتاد و به وسیله ی افراد مغرض یا ناقلین خبر صلح و نقل به معنی در اخبار نزاع و صلح امام حسن علیه السلام و معاویه وارد شده است. در اخبار بعد از صلح، شایع است که سران قبایل با معاویه بیعت کردند؛ حتی قیس بن سعد عباده که در آخرین نامه اش به معاویه نوشته بود: میان من و تو نیزه خواهد بود. معاویه برای حل فیما بین متوسل به حضرت حسن علیه السلام شد و ایشان به قیس نوشتند، دست از جنگ بردار. «قیس با چهار هزار نفر لشکری خود، در مقابل هشتاد هزار نفری معاویه ایستاده بود و با او مصالحه کن. قیس از مقابل معاویه در مسکن به کوفه برگشت و پس از آمدن معاویه به کوفه، برای این که مجادله ی بین خود و سعد را کوتاه کند، جلسه ای ترتیب داد و قیس بر روی کرسی نشست و معاویه نیز در مقابلش و نیزه و شمشیری را بین خود و قیس بن سعد به زمین کوفت و دست خود را به دست سعد مالید و خاتمه یافت.

امام حسن علیه السلام به طور حتم و یقین، کاری که باید بکند و عقل سلیم آن را تجویز و وظیفه معین می کرد، انتخاب فرمود؛ چرا که:

1. آشوب های پنج ساله ی خلافت پدرش و رفتار اطرافیان حضرت علی علیه السلام که منجر شد به سخنانی دردمندانه آن چنان که در خطبه ی 27 نهج البلاغه مذکور است، هنوز فروکش نکرده بود؛ بلکه خوارج مثل آتش زیر خاکستر که آماده ی شعله ور شدن باشد، در لشکر آن حضرت موجود بود و از چشم آن حضرت مخفی نبود.

2. انبوهی از لشکریان نه برای تثبیت خلافت حضرت و دفاع از مقام ولایت که برای غنائم جنگی در صفوف شیعیان حاضر بودند و دلیل آن، این که همین که طرفداران معاویه شایعه‌ی کشته شدن قیس بن سعد بن عباده و شکست لشکر امام در مسکن و طرح صلح را پخش کردند، اینان ریختند به خیمه‌ها و تاراج کردند هر چه را می‌شد، تا آنجا که ردای حضرت را بردند و سجاده را از زیر پایش کشیدند و از کمین جستند و با خنجر، او را زخمی زدند که از نخيله به مدائن برده شد.

به نظر می‌رسد برای روشن شدن وضع صف آرایی جنگ بین حضرت امام حسن علیه السلام و معاویه، از شرح اتفاق‌هایی که رخ داده بود و نامه‌ها و رفت و برگشتها و علت نرمش کامل معاویه در پذیرش شرایط صلح و هم‌چنین نگرانی‌هایی که امام در وضع موجود و مسائل پیش رو برای اسلام و مسلمین و سرپرستی خانواده‌های شهدای جنگ‌های پیشین که به عهده‌ی حضرتش بود و به خصوص حفظ جان بقية السیف باقی مانده از شیعیان و اصحاب خاص ایشان که در این میدان نابرابر وجود داشت در حدی که هر عاقل منصفی را هم آماده‌ی قبول صلح کند، توضیحات کافی و وافی داده شد.

اینک از ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه چنان چه گذشت از برای درک کامل آن چه مورد نظر حضرت امام حسن علیه السلام بوده است و منافع اسلام و مسلمین و اهل بیت را تأمین می‌کرده است به سه جمله اکتفا و دقت میکنیم:

1. و برای تو (یعنی امام حسن علیه السلام) این امتیاز خواهد بود که کسی بر تو تحکم نکند (یعنی تو حاکم باش در امر خود).

2. و بی اطلاع تو در کاری قضاوت نکنیم (یعنی هر کاری با اطلاع و قضاوت تو انجام پذیرد).

3. و نافرمانی نکنیم در کاری که تو اراده کرده ای اطاعت خدا را.

در این سه جمله که هر یک مکمل جمله ی پیش از خود است، خلاصه اش این است که کسی بر تو تحکم نکند، بی اطلاع تو کاری انجام نپذیرد و قضاوتی نکنیم و دست آخر این که در کاری که تو می خواهی و اراده می کنی نافرمانی تو را نخواهیم کرد(1). و این سه جمله ی اصلی شرایط صلح، همانهاست که شیخ مفید فرموده است: اگر عمل می شد، مصالحی در برداشت.

شیخ مفید در مرقومه ی خود راجع به وضعیت لشکر و طرفداران حضرت و قبول صلح یادآور شده است: حضرت اطمینان و وثوق به گفته های معاویه نداشت و دانست که در این باره نیرنگ زند و حيله به کار برد، ولی چاره ای هم جز پذیرفتن صلح و واگذاری جنگ نداشت (با وضعیتی که در همراهان و پیروان وجود داشت).

پس امام علیه السلام برای بر پا ساختن حجت و داشتن عذری میانه ی خود و خدای تعالی و پیش همه ی مسلمانان پیمان محکمی از معاویه برای صلح گرفت(2). اگر در این مصاف نابرابر، شیعیان مخلص و وفادار و شخص امام حسن و برادرش امام حسین علیهما السلام کشته می شدند، معاویه با مکاری، شیطنت، عداوت، خیانت و شقاوتی که داشت، پس از این جنگ در هر جا از بلاد اسلامی همان ستمی را که با حجر بن عدی و یاران او کرد (شهید کردن، دست و پا بریدن و زنده به گور کردن)، برای سب نکردن حضرت علی ابن ابی طالب علیهما السلام را با هر کس که اسم شیعه داشت یا حتی متهم بود، روا

ص: 61

1- رجوع شود به چهارمین راوی شرح صلح ابن ابی الحدید در صفحات قبل.

2- به قسم اول از چهار راوی مذکور در صفحات قبل رجوع شود و نیز الارشاد شیخ مفید، ج 2، ص 9- و 10 و 11.

می داشت تا اثری از امامت و ولایت و اهل بیت باقی نماند و او آزادانه حکومت اسلامی را تا آن جا که می توانست در راه سلطنت خود و بنی امیه خرج می کرد به این خیال که سفره ی اسلام و بنی هاشم و پیغمبر و اهل بیت را بر می چیند!! خیالات معاویه بر حضرت امام حسن علیه السلام پوشیده نبود.

تا آنجا که مصاف در جنگ بود، با حيله گری و صف لشکر مجهز و انبوه و یکپارچه ی معاویه و تشتت و تفرق و همدل و همسو نبودن لشکر امام، دست دست معاویه بود؛ چون غیر از مکاری خودش، پیروی مردم دنیا دار و هواپرست هم او را پشتیبانی می کرد و او امروز دنیا را بر هر چه هست (لعن و نفرین چه در روزگار خود و چه آینده و قضاوت تاریخ ترجیح می داد.

اما هنگام مصالحه و تنظیم مواد صلح نامه، معاویه مجبور بود، تابع ابتکارهای امام حسن بالا باشد (اگر چه پیش خود فکر می کرد، بعد از برچیده شدن جنگ، همه چیز در اختیار او خواهد بود).

امام حسن علیه السلام توجه به دلها و قضاوت واقعی و درونی امروز و فردای مردم الی یوم القیامه را داشت. امام حسن علیه السلام تا امروز و تا فرداها را از نظر گذرانید و صلح را پذیرفت و شرایط صلح را به نحوی تنظیم کرد که امروز دل و قضاوت من نویسنده و شما خواننده را به همراه خود داشته باشد. خطبه ی معاویه را در کوفه در پی می خوانیم. همان وقتی که معاویه این خطبه را می خواند و به گمان خودش اشتلم میکرد و می گفت من وعده هایی به حسن دادم، اما به آنها عمل نمی کنم، دل شنوندگان، قضاوت صحیح و درونی حاضرین و غائبین را به نفع نظر امام حسن علیه السلام جذب می کرد.

معاویه خود به دست و زبان و کردار خود، تخم انتقام از او و بنی امیه و بذر محبت امام حسن علیه السلام و اهل بیت را در دل ها کاشت، به نظر شما بعد از

هزار و چهارصد سال حاصل این کشت و کار چگونه است؟!...

معاویه جز لعن و نفرین چه در دست دارد؟ و امام حسن علیه السلام را و اهل بیت را از ما و از همه ی مسلمانان و شیعیان پیوسته جز درود و صلوات بی پایان الهی چه همراه است؟ **و مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ. (1)**

می خوانیم خطبه ی معاویه را در کوفه:

معاویه بعد از مصالحه وارد کوفه شد و برای مردم خطبه خواند و در اثنای خطبه گفت: ای مردم کوفه! من برای این با شما جنگ نکردم تا نماز بخوانید و یا روزه بگیرید و یا زکات بدهید و یا به حج بروید، زیرا من میدانم که شما این اعمال را به جا می آورید. علت جنگیدن من با شما برای این بود که بر شما ریاست و امارت داشته باشم. اکنون به این مقصود رسیده ام و شما هم از این جریان ناراحت شده اید. هر خونی که در این راه ریخته شد و هر مالی که غارت گردید و آسیب دیده، از بین رفت و دیگر قابل جبران نیست، اکنون من به هیچ یک از شروط این عهدنامه عمل نخواهم کرد و آن را در زیر پای خود خواهم افکند و مردم باید به این سه پیشنهاد من توجه کنند:

1. بیت المال در جایی که مورد نظر باشد، خرج خواهد شد.

2. به سربازان فقط در جنگ حقوق خواهیم داد.

3. باید با کفار در بلاد خود آنها جنگ کرد و اگر شما به جنگ کفار نروید آنان به جنگ شما خواهند آمد. **(2)**

معاویه به شروط قرارداد عمل نکرد. او ابتدا کتاب خدا و سنت رسول را

ص: 63

1- آیه 54- آل عمران

2- معاویه و تاریخ محمد بن عقیل علوی حضر می، ص 269.

ترک گفت و پیمان ها را شکست و فرزند شراب خوارش را برای خلافت معرفی کرد و علی علیه السلام را حتی در حضور امام حسن علیه السلام شتم نمود. پس از آن مروان را در مدینه حاکم ساخت و او را بر حسنین علیهما السلام مسلط نمود و او هم هر چه دلش خواست به آن دو بزرگوار جسارت کرد و سپس حسن علیه السلام را به جفا با سم شهید نمود و حتی از پرداخت خراج داراب گرد هم خودداری کرد و اهل بصره را وادار کرد تا از پرداخت خراج داراب گرد به امام حسن علیه السلام ممانعت کنند. (1)

جنایات عمال معاویه

پس از شهادت امیر المومنین علیه السلام و روی کار آمدن معاویه، عمال و حکام او مانند مغیره بن شعبه، زیاد بن سمیه، سمرة بن جندب، عمرو بن عاص، مسلم بن عقبه، عبیدالله بن زیاد و غیر اینان که از طرف معاویه بر مسلمین ولایت (حکومت) پیدا کردند، مرتکب جنایات زیادی شدند.

این افراد جانی و طاغی، خون گروه زیادی از مسلمین و موحدین را از روی ظلم و عدوان ریختند. اینان مسلمان ها را دعوت می کردند تا از علی علیه السلام براثت جویند و به آن حضرت ناسزا گویند و اگر چنانچه از پیشنهاد آنها خودداری می کردند با بدترین وجهی کشته می شدند. تمام این فجایع در کتب اهل تاریخ و سیر، مشروحا ذکر گردیده است و کسی درباره ی آن مطالب، تردید ندارد و این مفسد و جنایات به دستور معاویه انجام می گرفت. (2)

ص: 64

1- معاویه و تاریخ : صفحه 268. محمد بن عقیل حضر می: ترجمه عطاردی

2- معاویه و تاریخ - همان - ص 124 - 125

معاویه به عمال خود دستور داد که مردم را به بغض علی علیه السلام براثت و سب وی دعوت کنند و امر کرد هر کس از سب علی و براثت از وی خودداری کرد، او را بکشند و در این راه پول های زیادی خرج کرد و وزیر آنها را بر وزیر خود اضافه کرد(1).

معاویه به سران و فرماندهان و حکام خود در سرتاسر قلمرو نوشت: هرکس از دوستان علی و اهل بیت وی بود، نام او را از دفاتر کارمندان دولتی حذف و حقوق و مزایای آنان را قطع و خانه اش را خراب کنند و آنان را مورد عقوبت و خواری قرار دهند و ذلیل و ناتوانشان سازند و حکام او با این فرمان به جنایات خود افزودند و مخصوصا در کوفه بسیار جنایت کردند(2).

ثقات روات و اهل تاریخ و سیر، جریان بغض معاویه و جنایات او درباره ی حضرت علی علیه السلام و اهل بیت او را در تألیفات و تصنیفات خود مشروحا درج کرده اند به طوری که معاویه و اطرافیانش نمی توانند خود را از آن خلاص کنند هم چنان که کلاغی نمی تواند خود را از سیاهی خلاص کند(3).

و از ابو عبیده به سند خود از حبیب بن ابی ثابت نقل کرده که گفت: چون مردم با معاویه بیعت کردند، خطبه ای خواند و در آن خطبه نام علی علیه السلام را بر زبان جاری ساخت و به آن حضرت و (فرزندش) امام حسن علیه السلام دشنام و ناسزا گفت. حسین علیه السلام (که در مجلس حضور داشت) برخاست که پاسخش دهد، امام حسن علیه السلام دست او را گرفته بنشانند و خود برخاسته فرمود: ای

ص: 65

1- معاویه و تاریخ. محمد بن عقیل. صفحات 127-137

2- معاویه و تاریخ. محمد بن عقیل. صفحات 127-137

3- معاویه و تاریخ. محمد بن عقیل. صفحات 127-137

کسی که علی علیه السلام را به بدی یاد کردی! منم حسن و پدرم علی است؛ تویی معاویه و پدرت صخر است. مادر من فاطمه و مادر تو هند می باشد. جد من رسول خدا و جد تو حرب است. جدی من خدیجه و جدی تو فتیله است. پس خدا لعنت کند از ما دو نفر آن کس را که نامش پلیدتر و حسب و نسبتش پست تر و سابقه اش بدتر و کفر و نفاقش بیش تر بوده است؟ گروههای مختلفی که در مسجد بودند، گفتند: آمین. فضل (یکی از راویان حدیث) گوید: یحیی بن معین (که حدیث را نقل کرد) گفت ما نیز می گوئیم: آمین و ابو عبید نیز (که برای من حدیث را نقل کرد)، گفت: ما نیز می گوئیم: آمین. ابوالفرج (مؤلف کتاب) می گوید: من نیز می گوئیم: آمین. نویسنده ی این سطور هم می گوید: آمین(1). شما خواننده هوشمند نیز بگوئید: آمین. آمین.

حضرت امام حسن علیه السلام بعد از پایان صلح و مدتی توقف کوتاه در کوفه به مدینه برگشت و به امور شیعیان و سرپرستی خانواده ی شهدا در هر جا که بودند پرداخت و در انتظار فرج و دستور الهی بود و خشم درونی خود را فرو می نشاند و مدت ده سال، نابکاری های معاویه را تحمل کرد.

معاویه پس از ده سال سلطنت، تصمیم گرفت، برای یزید بعد از خود بیعت بگیرد، چون حضرت را مانعی بر سر راه میدید، تصمیم به قتل حضرت گرفت.

معاویه دسیسه کرد و به دست جعد، دختر اشعث بن قیس، زوجه ی امام حسن علیه السلام ایشان را مسموم کرد. (2)

معاویه پنهانی کسی را به نزد جعد، دختر اشعث بن قیس که همسر حسن علیه السلام بود، فرستاد که او را وادار به زهر دادن امام کند و به عهده گرفت

ص: 66

1- مقاتل الطالیین. ترجمه: سیدهاشم محلاتی. صفحه 67

2- ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه. جلد 1، صفحه 11

که چون این کار را بکنند، او را به همسری پسرش یزید در آورد و صد هزار درهم (نقدا) برای او فرستاد که پس از این که حضرت را زهر خوراند و به نتیجه رسید، صد هزار درهم دیگر نیز پردازد. جعه این جنایت را انجام داد و چهل روز آن جناب بیمار بود و در ماه صفر سال پنجاه هجری از دنیا رفت و در آن زمان چهل و هشت سال از عمر شریفش گذشته بود(1).

و سخن آخر درباره ی صلح حضرت امام حسن علیه السلام این که:

حضرت در این واقعه در سخت ترین شرایط به مهارت و کاردانی، به نیرو و وظیفه ی الهی، بزرگ ترین تصمیم را اتخاذ فرمود. به منظور حفظ اسلام و قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حفظ خلافت و امامت که اینک دست خوش امیال شیطانی معاویه شده بود، حفظ جان شیعیان و اصحاب فداکار که همراه حضرت بودند و اگر جنگی اتفاق می افتاد تا شهادت می جنگیدند و کسی برای ادامه ی پشتیبانی ولایت نمی ماند و نیز برای ادامه ی رسیدگی به فرزندان و خانواده ی شهدایی که همراه پدرش حضرت علی علیه السلام در جنگ جمل، صفین و نهروان به درجه ی رفیع شهادت رسیده بودند و همچنین جریان حقانیت او و ادامه ی کار امر امامت و ولایت و حقانیت شیعه در پیروی از خاندان نبوت و امامت که تا به امروز ادامه داشته باشد و به دست ما و بعد از ما برسد.

تاکید می کنیم بر خلاصه و نتیجه ی این که پس از هزار و سیصد و اندی سال، صاحب این قلم و شما خواننده می توانید آزادانه فکر کنید و بسنجید و با دقت و نگرستن در وضعیت آن برهه از تاریخ، آیا بهتر از این میشد؟

ص: 67

معاویه ی دغل کار جاه طلب را که بیست سال حکومت و سلطه بر شام و دیگر نواحی تحت امرش را صرف به دست گرفتن زمام مسلمین به هر نحو ممکن کرده و با وضعیتی که به وجود آورده بود، انتخابی بهتر از انتخاب حسن بن علی علیهماالسلام برای مفتضح و رسوا کردن او کاری انجام داد، لا والله!

محمد علی صاعد اصفهانی

ص: 68

اشعار مولوديه

اشاره

ص: 70

ای علوی ذات و خدایی صفات *** صدر نشین همهی کائنات
سید و سالار شباب بهشت *** دست خدا و قلم سرنوشت
زاده ی طوبی و بهشت برین *** نور خدا در ظلمات زمین
علت غایی همه ممکنات *** عمر ابد داده به آب حیات
پاکترین گوهر نسل بشر *** وز همه خوبان جهان، خوب تر
در شرف ذات و علونژاد *** چون تو شهی مادر گیتی نژاد
جد تو پیغمبر نوع بشر *** جن و ملک بر قدمش سوده سر
صاحب عنوان بشیر و نذیر *** بر فلک وحی، سراج منیر
آینه ی پاک که نور خدا *** تابد از این آینه بر ماسوی
باب تو سرسلسله ی اولیاست *** چشم پر از نور خدا مرتضی است
مادر تو دخت پیمبر بود *** آیه ای از سوره ی کوثر بود
پرده نشین حرم کبریا *** فاطمه آن زهره ی زهرای ما
عاشق کل، حضرت سلطان عشق *** خون خدا، شاه شهیدان عشق،
با تو ز یک مادر و یک گوهر است *** ظل خدایی تو اش بر سر است
آیه ی تطهیر به شأن شماسست *** حکم شما امر اولی الامر ماست
در رمضان، ماه نشاط و سرور *** ماه دعا، ماه خدا، ماه نور
نورفشان شد ز دو سو آسمان *** در دو افق تافت دو خورشید جان
وحی خدا از افق ایزدی *** نور حسن از افق احمدی
مشک و گلابی به هم آمیختند *** در قدح اهل ولا ریختند

این دو، زبان هم و یار هم اند *** تا لب کوثر به کنار هم اند
ای رمضان از تو شرف یافته! *** نور تو بر جبهه ی او تافته
نیمه ی ماه رمضان عزیز *** گیسوی مشکین تو شد مشک بیز
سرخ ی گل، عکس گل روی توست *** ظلمت شب، سایه ی گیسوی توست
قرمزی نور صبح سپید *** روی افق نقش تو آرد پدید
ای رخ تو در رمضان، بدر ما *** هر سر موی تو شب قدر ما
دیده که بی نور تو شد، کور به *** سر که نه بر پای تو، در گور به
بعد علی شاخص عترت تویی *** وارث میراث نبوت تویی
مصلحت ملت و اسلام و دین *** کرد تو را گوشه ی عزلت نشین
هیچ گذشتی چو گذشت تو نیست *** آن که ز شاهی بکشد دست، کیست؟
صبر هم از صبر تویی تاب شد *** کوزه شد و زهر شد و آب شد
بعد شهادت نکشید از تو دست *** تیر شد و بر تن پاکت نشست
سبزه بر آمد ز گلستان دین *** تارخ تو سبز شد از زهرکین
ریشه ی دین گشت همایون درخت *** تا ز تو خورد آن جگر لخت لخت
ملت اسلام که پاینده باد *** پرچم توحید که تابنده باد،
هر دور رهین خدمات تواند *** شکر گزارنده ی ذات تواند
تا ابد، ای خسرو والامقام *** بر تو و بر دین محمد، سلام
طبع «ریاضی» که گهر ریز شد
زان نظر مرحمت آمیز شد

کریم اهل بیت علیهم السلام، ص 31-32، تألیف: حاج یداله بهتاش

به لب این نغمه را دارد چکاوک *** حسن جان! عید میلادت مبارک!

تعالی الله زلطف حق تعالی *** گل باغ محمد شد شکوفا

مبارک نخل کوثر بار و بر داد *** نهال باغ علیین ثمر داد

بتول از بهر مولا نوبر آورد *** جوانان بهشتی را سر آورد

چو گل وا شد لب زهرای اطهر *** به روی تازه مولود مطهر

سرای فاطمه شد نورباران *** زمانه شد به کام حق مداران

علی اینک ز سر تا پا سرور است *** همه ذکرش به لب «الله نور» است

مهین مولودش از حسن دلآویز *** دلش را از محبت کرده لبریز

نه تنها یثرب امشب شادمان است *** که امشب فصل عیش عرشیان است

جهان خرم شد و اوقات، شیرین *** نه افلاک از کواکب بست آذین

هوای دشت هستی شد بهاران *** زمین و آسمان شد نورباران

به سوی عرش، نور از فرش جاری است *** نشاط خاکیان تا عرش جاری است

امین وحی، احمد را خبر داد *** سراپای نبی شد زین خیر شاد

که از الطاف خود، خلاق علام *** نهاده این حسن رو را حسن، نام

پیمبر شد همان دم شادمانه *** به سوی خانه ی زهرا روانه

فضای خانه ی زهرای اطهر *** ز یمن مقدم او شد معطر

گرفت از فاطمه خوشحال و خرسند *** عزیز جان خود، فرزند دلبنده

دلش خرم، لبش چون غنچه خندان *** به روی آن گل شیرین تر از جان

به روی دست احمد، آیت طور *** تجلی در تجلی، نور در نور

دو چشم دل ربایش در تکلم *** لب شیرین ادایش در تبسم

خدا را، بود بس شیرین تر از قند *** به روی مصطفی می زد چو لبخند

تبسم زد حسن بر روی احمد *** گلش از گل شکوفا شد محمد

به «صاعد» نیز این فرخنده میلاد

نوید صحت و خط شفا داد

تجلی در منی، ص 5-184

ص: 74

ای امامی که به نام و به خصایل، حسنی! *** به صفات، آینه ی حسن هزار انجمنی
رونق منظر گل گشت معانی به جمال *** به نفس، عطر فزاینده ی باغ و چمنی
دومین رکن رکنی تو به معموره ی دین *** اولین وجه و جیه از رخ پرتوفکنی
مجتبایی چو تو در قاب زمان نقش نسبت *** جز که گوئیم، تو خود آینه ی خویشتی
عطر میلاد تو در شامه ی جان، پیچیده است *** که تو با فیض نفس، مایه ی مشک ختنی
زادروز تو، دل خلق چراغانی کرد *** که ز رخ، مهر فروزنده ی پرتوفکنی
در تبسم، دو لب، به که چه شهدافشان است؛ *** در سخن گفتن پرجذبه، چه شکرشکنی!
به روش، آیتی از سیرت مقبول نبی *** به سخاوورزی و لطف، آینه ی بوالحسنی
ز که یاری طلبیم؟ تا که تویی حامی من *** به که رو آورم؟ آن جا که تو مولای منی
از وجودت، طلب حسن عواقب دارم *** ای امامی که به نام و به خصایل، حسنی؟

از چه هم چون ورق گل، نرود دست به دست

من «سرورم» که توأم، حامی روح سخنی

گلبانگ سرور اصفهانی، ص 62

یک گلستان گل ز گلزار سخن آورده ام *** برگ سبزی ارمغان انجمن آورده ام

تا مشام جان، معطر سازم از عطر سخن *** همزه باد صبا، مشک ختن آورده ام

باصبا بر طرف گلزار ولا گردیده ام *** خوشه ای از خرمن حسن آورده ام

وه! چه شوری در فضای خانه ی مولا بود!

روز میلاد حسن، نور دل زهرا بود

اخترستان فلک را زیب و آذین بسته اند *** گوشوار عرش را از عقد (1) سیمین بسته اند

حوریان، گیسوی مه زالیاف زرین بسته اند *** عود و عنبر راه را بر نافه ی چین بسته اند

انس و جان هم دل بر این فرخنده آیین بسته اند *** شهپر اندیشه را بر بال تحسین بسته اند

وه! چه شوری در فضای خانه ی مولا بود!

روز میلاد حسن، نور دل زهرا بود

صف به صف خیل ملک با دسته گل ها آمدند *** با طبق های گل از فردوس اعلا آمدند

تهنیت گویان ز جنت سوی زهرا آمدند *** با بشارت، شاد و خندان نزد مولا آمدند

بر تماشای رخ آن عالم آرا آمدند *** گرد شمع روی او، پروانه آسا آمدند

وه! چه شوری در فضای خانه ی مولا بود!

روز میلاد حسن، نور دل زهرا بود

گوی سبقت برده از خوبان عالم، روی او *** زلف شب آشفته گردیده است از گیسوی او

بوسه زد زهرا به موی و عارض گل بوی او *** شد علی شیدایی حسن و جمال و خوی او

سبزه را آمد طروات از خط دل جوی او *** بوی گل از هر طرف پیچیده در مشکوی او

وه! چه شوری در فضای خانه ی مولا بود!

روز میلاد حسن، نور دل زهرا بود

1- عقد: گردنبند، رشته، مروارید.

در گلستان ولایت، نوگلی زیبا شکفت *** غنچه ای رشک چمن در گلشن طاها شکفت

در فضای عشق، خورشید جهان آرا شکفت *** آفتابی سر زد و گل از گل مولا شکفت

کهکشانی اختران را گوهری رخشا شکفت *** بوستانی دلستان را خنده ی زهرا شکفت

وه! چه شوری در فضای خانه ی مولا بود!

روز میلاد حسن، نور دل زهرا بود

باغ جان ها را صفایی از صفای مجتباست *** روح ایمان را ضیایی از ضیای مجتباست

چشم «قیصر» بسته بر جود و عطای مجتباست *** سینه اش آکنده از شهد ولای مجتباست

عاشق آینه روی حق نمای مجتباست *** طبع او سرشار از مدح و ثنای مجتباست

وه! چه شوری در فضای خانه ی مولا بود!

روز میلاد حسن، نور دل زهرا بود

سپهر ادب، ص 1-50

ص: 77

زد قدم بر عالم ایجاد از امر خدا *** مجتبی فرزند زهرا نور چشم مرتضی
با ورودش قدسیان گل بانگ شادی بر زدند *** با وجودش خاکیان بستند پیمان ولا
خاک را از مقدمش بخشید فر و افتخار *** طارم افلاک را افزود عز و اعتلا
باز شد ابواب رحمت بر تمام ماخلق *** عام شد اقسام نعمت بر جمیع ماسوا
شد طفیل خلقت او، خلقت کون و مکان *** شد ز فیض رحمت او، بهره ور ارض و سما
معدن حسن و وجاهت، مظهر وجه حسن *** مطلع الانوار حق یعنی امام مجتبی
مجتبی آن سبط اکبر، مرتضی را نور عین *** قره العین بتول، آرام جان مصطفی
مجتبی، گنجینه ی اسرار ذات ذوالجلال *** مجتبی، آینه ی رخسار او، ایزد نما
مجتبی، استاد دانشگاه قرآن مجید *** مجتبی، آموزگار مکتب صلح و صفا
مجتبی با پنجه ی مشکل گشای خویشتن *** باشد از کار خلائق روز و شب مشکل گشا
در شجاعت هم چو بابش بی نظیر و بی عدیل *** در سخاوت هم چو جدش کان فیاض خدا
احمدش فرموده آقای جوانان بهشت *** حبذا! حال جوانان بهشتی، حبذا
کرد با صلح ظفر مندانه اش اثبات حق *** تا بماند مکتب اسلام و قرآن پایه جا
هر که دارد بغض او، پیوسته در نار جحیم *** هر که دارد حب او، آسوده از خوف جزا
ای امام ممتحن! ای زاده ی زهرا حسن! *** ای فروغ چشم حیدر! جان ختم انبیا
ای که داری آگهی از عالم غیب و شهود! *** ای که هستی واقف از سر نهان و بر ملا
ای شهید شاهد تاریخ اسلام عزیز! *** ای شهید از التهاب آتش زهر جفا

از سر اخلاص بر درگاه رب العالمین *** بر لب «ماهر» بود هر روز و هر شب این دعا

تا ظهور مهدی موعود باشد در امان

پرچم اسلام و قرآن از گزند اشقیا

دیوان اندیشه های ماهر، ص 169

ص: 79

بشکفت گل، به گلشن طاها چمن چمن *** تا جلوه کرد مظهر حسن ازل، حسن

نوری به تابناکی نور درخت طور *** تابید از آن جمال، در آینه ی زمن

تسیح گوی گشت در و بام تانمود *** رخ در سرای فاطمه، آن نور ذوالمنن

تا آرمد در بر زهرا، سپهر گفت: *** مه با ستاره گشته به یک برج، مقترن

پرسید عقل کیست کشد فتنه را به حلم؟ *** بشکفت لعل او به تبسم، چو گل که من

آن والی ولایت و آن مقتدای خلق *** آن در بنای فتنه دشمن، خلل فکن

میلاذ او به ساحت سلطان انس و جان

«عابد»! بگویی تهنیت و ختم کن سخن

غریب مدینه، ص 2-81

ص: 80

میوهی باغ ولا/علی قائمی زمان آبادی

سبط اکبر، مجتبی یعنی حسن آمد، خوش آمد *** نور چشم مصطفی یعنی حسن آمد، خوش آمد

میوهی باغ ولا، کان سخا، روح سعادت *** یادگار مرتضی، یعنی حسن آمد، خوش آمد؟

زیب دامان بتول و قره العین پیمبر *** عالمی را رهنما یعنی حسن آمد، خوش آمد

رونق شمس و قمر، قاموس دین، فخر دو گیتی *** صبح صلاح راضیا یعنی حسن آمد خوش آمد

اختر افلاک ایمان، معنی «انا فتحنا» *** رکن هستی را بنا یعنی حسن آمد، خوش آمد

اصل «الرحمان» فروغ «علم الاسما» به قرآن *** افتخار ماسوا یعنی حسن آمد، خوش آمد!

نیمه ی ماه صیام الحق که نعمت گشت کامل *** جلوه ی شمس و ضحی یعنی حسن آمد خوش آمد

مقدمش بادا مبارک «قائمی» بر خلق عالم

کان همه صدق و صفا یعنی حسن آمد، خوش آمدل

حاصل عمر، ص 45

ص: 81

دویتی و رباعی

احد ده بزرگی

صبا مزده به گل های سحر داد *** که طوبای بهشتی برگ و بر داد
گل افشان بر نبی روح الامین گفت: *** خدا بر بانوی کوثر، پسر داد
غریب مدینه، ص 48

موزون اصفهانی

ماه رمضان که جان فزا می باشد *** مقرون به اجابت دعا میباشد
خوانند مبارکش که در نیمه ی آن *** میلاد امام مجتبی می باشد
غریب مدینه، ص 18

جواد هاشمی «تربت»

در روزه اگر مرد وزن افطار کنند *** با آب، رطب یالبن افطار کنند
امشب علی و فاطمه و پیغمبر *** با بوسه ز روی حسن افطار کنند
دست نوشته ی شاعر

ص: 82

مدایح

اشاره

ص: 84

آن که دلم خانه ی مهر فروزان اوست *** مهر فریبای چرخ، شمع شبستان اوست
ماه دل افروز حسن، حلقه ی درگاه وی *** شمس جهان تاب عشق، شمسه ی ایوان اوست
بر قد و لعلش مثل، کوثر و طوبی بود *** لؤلؤ مکنون عدن، گوهر عمان اوست
قطره ی ایجاد هست، تازه نمی از سخاش *** گوهر هفت آسمان، ریزش نیسان اوست
گوی ستبر زمین، گرد پی باره اش *** اخگری این کهکشانشان، از سم یکران اوست
انجمن قدسیان، گرم به تجلیل وی *** آتشدان سپهر، مجمره گردان اوست
از آتش عشقش بود، گرم، دل کائنات *** در سر هر ذره ای، شور نمکدان اوست
عشق، جنیبت (1) کش خیل هواخواه او *** عقل به صد افتخار، طفل دبستان اوست
آن که نبی اش ستود، با لقب سیدی *** آن که نبی گفت او، نوگل وریحان اوست
زاده ی زهرا حسن، مظهر جود و سخا *** آن که جهان وجود، ریزه خور خوان اوست
نور دل مصطفی، قوت جان علی *** فاطمه را بی گمان، راحت جان اوست
مشکوی زهرا بود، رشک بهشت برین *** زان که تجلی گه طلعت تابان اوست
سید و سرور بود او به جوانان خلد *** قول رسول امین، آمده در شان اوست
بارگه حسن را سرور و مسندنشین *** یوسف جان را غم چاه زنخدان اوست
آب بقا کم بود، کوثر نابش شمار *** هر سخنی کز لب لعل سخن دان اوست
کشتی او ایمن است از غم موج بلا *** شامل هر ناخدا، لجه ی احسان اوست
گرچه حسین علی است، قافله سالار عشق *** لیک حسن در نخست، سلسله جنبان اوست
گشت ز صلح حسن، دین نبی استوار *** ژرف نگر هر که هست خیره به امعان (2) اوست

1- جنیبت: یدک، اسب کتل

2- اِمعان: ژرف دیدن؛ امعان نظر: نگاه کردن با زیرکی و فراست.

چه جای حیرت بود صبوری مجتبی؟ *** وسعت حلم خدای، عرصه ی جولان اوست

گلشن مدح حسن، خرم و سرسبز باد!

صاعد» اگر خوش نواست، مرغ خوش الحان اوست

سرود روح القدس، ص 8-107

ص: 86

صبا ز لطف و عنقا برو به قلهی قاف *** که آشیانه ی قدس است و شرفه ی (1) اشراف
چو خضر در ظلمات غیوب زن قدمی *** که کوی عین حیات است و منبع الطاف
به طوف کعبه ی روحانیان ببند احرام *** که مستجار نفوس است و للعقول مطاف
به طوف قبله ی اهل قبول کن اقبال *** بگیر کام ز تقبیل (2) خاک آن اطراف
بزن به قائمه ی عرش معدلت، دستی *** بگو که ای ز تو بر پا قواعد انصاف!
به درد خویش چرا درد من دوا نکنی؟ *** به محفلی که بنوشند عارفان می صاف
به جام ما همه خون ریختند جای مدام (3) *** نصیب ما همه جور و جفا شد از اجلاف (4)
منم گرفته به کف نقد جان، تویی نقاد *** منم اسیر صروف زمان، تویی صراف
شها! به مصر حقیقت، تو یوسف حسنی *** من و بضاعت مزجات (5) و این کلافه ی لاف
رخ مبین تو، آینه ی تجلی ذات *** مه جبین تو، نور معالی اوصاف
تو معنی قلمی، لوح عشق را رقمی *** تو فالق عدمی، آن وجود غیب شکاف
تو عین فاتحه ای، بلکه سر بسمله ای *** تو بآء و نقطه ی بایی و ربط نونی و کاف
اساس ملک سعادت به ذات تو منسوب *** وجود غیب و شهادت به حضرت تو مضاف
طفیل بود تو، فیض وجود نامحدود *** جهانیان همه بر خوان نعمتت، اُضیاف (6)

ص: 87

-
- 1- شرفه: ایوان، بالکن، کنگره ی قصر.
 - 2- تقبیل: بوسه زدن
 - 3- مدام: بارانی که پیوسته بیارد، باده، همیشه، جاوید
 - 4- اجلاف: جمع جلف، مردمان فرومایه، سبک مایگان، ستمکاران.
 - 5- مزجات: متاع قلیل، کالای اندک.
 - 6- اُضیاف: جمع ضیف، مهمانان

برند فیض تو، لاهوتیان به حد کمال *** خورند رزق تو، ناسوتیان به قدر کفاف

علوم مصطفوی را لسان تو تبیان *** معارف علوی را بیان تو کشف

لب شکرشکنت، روح بخش، گاه سخن *** حسام (1) سرفکنت، دل شکاف، گاه مصاف

محیط بحر مکارم ز شعبه ی هاشم *** مدار و فخر اکارم ز آل عبد مناف

ابومحمد، امام دوم به استحقاق *** یگانه وارث جد و پدر به استخلاف (2)

تورا قلمرو حلم و رضا به زیر قلم *** به لوح نفس تو، نقش صیانت است و عفاف

سپهر و مهر، دو فرمان برند در شب و روز *** یکی غلام مرصع نشان، یکی زرباف

از کهکشان سپهر و خطی شعاعی مهر *** سپهر غاشیه کش، مهر خاوری سیاف

غبار خاک درت، نوربخش مردم چشم *** نسیم رهگذرت، رشک مشک نافه ی ناف

در تو، قبله ی حاجات و کعبه ی محتاج *** ملاذ عالمیان در جوانب و اکناف

یکی به طی مراحل برای استظهار *** یکی به عرض مشاکل برای استکشاف

به سوی روی تو چشم امید دشمن و دوست *** به گرد کوی تو اهل وفاق و اهل خلاف

بر آستان ملک پاسبانت از دل و جان *** ملوک را سر ذلت بدون استنکاف (3)

نه نعت شأن رفیع تو، کار هر منطق (4) *** نه وصف قدر منیع تو، حدهر و صاف

شهود ذات نباشد نصیب هر عارف *** نه آفتاب حقیقت، مجال هر خشاف

نه در شریعت عقل است بی ادب معذور

نه در طریقت عشق است از مدیحه معاف

دیوان مفتقر، ص 49-50

ص: 88

1- حسام: شمشیر تیز

2- استخلاف: جانشین ساختن، جانشینی.

3- استتکاف: عار داشتن، امتناء کردن

4- منطق: زبان آور، خوش کلام.

جگر گوشه ی آل طاها! سلام *** نخستین گل باغ زهرا سلام!
دلم رفت از دست، تابی بده *** سلام علیکم، جوابی بده
به دنبال بوی حبیب آمدم *** غریب مدینه! غریب آمدم
خدایت به غربت پر آوازه کرد *** بقیع تو، داغ مرا تازه کرد
مرا رانده از این حوالی مکن *** دلم را از این داغ، خالی مکن
ولای تو در روزگارم بس است *** دو رکعت تو را دوست دارم، بس است
الا ای لبان تو ماء معین *** رخت جلوه در جلوه خلد برین
ز عطر تنت زنده شد کائنات *** دمید از لب، نفعه های حیات
رخت در دل آسمان بدر شد *** شب گیسوانت، شب قدر شد
حسن کیست؟ آینه ی کبریا *** حسن کیست؟ دریای جود و سخا
حسن کیست؟ بر مصطفی نور عین *** حسن کیست؟ در رزم مثل حسین
حسن در عمل با برادر یکی است *** حسن در وطن هم غریبانه زیست
حسن نور چشم و دل مرتضاست *** حسن آیت بی بدیل خداست
حسن جان! اگر چه امیر غمی *** تو زیباترین گوهر عالمی
فرشته در این بزم، دربان توست *** سپیده، سرش روی دامان توست
از این خاکدان بی شکویی مکن *** تو پهلوی مادر غریبی مکن
تب عشق تو در سرشت من است *** به زهرا! بقیعت بهشت من است
الا! سبط اکبر! گل فاطمی! *** مه کوچه های بنی هاشمی!
نمیدانم این شهر باتو چه کرد *** مگر آتش زهر باتو چه کرد؟

چهارفت آن روز بر مادرت؟ *** که شد تیرباران ز کین، پیکرت؟

جهان سوخت از داغ محرومی ات

الهی! بمیرم به مظلومی ات

ص: 90

قیام تازه غلامرضا سازگار «میثم»

باصلاح تو زنده تا قیامت *** توحید و نبوت و امامت
هر گام تو راست کربلایی *** در صبر و ثبات و استقامت
دشنام ز آشنا شنیدی *** لبخند زدیش از کرامت
قد پیش حوادث نشد خم *** ای سرو همیشه راست قامت!
باصلاح تو شد نصیب دشمن *** رسوایی و ذلت و ندامت
این صلح نه، فتح مسلمین بود *** بالله قسم! صلاح دین بود
ای رشته ی نه فلک به چنگت! *** اسلام، رهین صلح و جنگت
صلح تو، قیام تازه ای بود *** ز آن خورد سرعدو به سنگت
بالله قسم! نبود آنی *** در یاری دین حق، درنگت
سوگند به عزت! که ذلت *** در پیش ستم گراست ننگت
بر قلب عدو نبود جز این *** در ترکش مصلحت، خدنگت
تورهبهر صلحی و قیامی *** از هر دو جهت به ما امامی
روزی که به صدر زین نشستی *** یکباره صف عدو گسستی
خود یک تنه پشت لشکری را *** بر خاک رساندی و شکستی
از چار طرف به سوی دشمن *** باتندر خشم، راه بستی
هر کس که ز پافتاده می گفت *** بالله! خدای را تودستی
یک روز به پاس حق ستادی *** یک روز به حفظ دین نشستی
ای صلح و قیام تو، الهی *** از سوی خدات پادشاهی

در طاعت تو، مدام باید *** از حکم تو احترام باید
گر صلح کنی سکوت نیکو *** و ر جنگ کنی، قیام باید
شمشیر تو در نیام اگر رفت *** تیغ همه در نیام باید
تو بر همگان امام و ما را *** فرمان بری از امام باید
اسلام محمدی هماره *** در خط تو مستدام باید
ای صبر زتو، شجاعت از تو *** توحید بود اطاعت از تو

نخل میثم، ج 2، ص 1-250

ص: 92

خلق را پند امام مجتبی *** هست سوی رستگاری، رهنمون

از سه عادت در جهان کن اجتناب *** کآدمی از این سه عادت، شد زبون

کن حذر از کبر، کز نخوت فتاد *** از مقام قرب حق، ابلیس دون

از طمع، کان میوه ی آدم فریب *** از بهشت افکند آدم را برون

از حسد کاین حربه، شد هاییل را *** تا کشد قایل را در خاک و خون

غریب مدینه، ص 148

ص: 93

یارب! این سرو خرامان، ز کدامین چمن است؟ *** که سرافکنده به پیش قد او، نارون است

یارب این شمع دل افروز ز کاشانه ی کیست» (1) *** که فروغ رخ او، جلوه ی هر انجمن است

یارب! این روی چه روی است؟ که از غایت حسن *** غیرت لطف گل سوری و رشک سمن است

بوی جان از دم جان بخش صبا می آید *** مگر این نفحه ی رحمان ز دیار یمن است؟

این چه بویی است؟ خدایا که شمیم خوش آن *** خوش تر از نکهت یاس و سمن و نسترن است

این بشیر است مگر کز بر یوسف آید؟ *** که از او عطریشان، رایحه ی پیرهن است

هست این عطر دل آویز زگیسوی حسن *** آری این نفحه ی آن زلف شکن در شکن است

گلبن باغ نبوت، گل گلزار رسول *** خلق و خلقتش همه چون نام شریفش حسن است

آه و افسوس که آن مظهر اسماء و صفات *** از بداندیشی اشرار، غریب وطن است

آه و فریاد! که آن آیت رحمت همه عمر *** خسته از تیغ جفا، بسته بند محن است

آن سلیمان سریر کرم و فضل و کمال *** کز پی تخت و نگینش، به کمین، اهرمن است

سرو را سوختم از آتش دل، شمع صفت *** این چه سوز است که از داغ تو در جان من است

به عنایت نظری کن به من خسته ی زار *** که دلم در همه ی عمر، به غم مرتهن (2) است

غریب مدینه، ص 9-148

ص: 94

1- وامی از ملک الشعراء آستان قدس رضوی، مرحوم دکتر قاسم رسا.

2- مرتهن: گروگان، کسی یا چیزی که وابسته به چیزی یا در بند امری باشد.

رایت صلح سیدرضا مؤید

ای حسن تو، نمونه ی حسن خدای تو! *** یوسف بود ز حسن و ملاحمت، گدای تو
اسم است چون دلیل مسمی خدا از آن *** کرد انتخاب، نام حسن را برای تو
ای گوشوار عرش الهی! که بوده است *** دوش رسول و دامن صدیقه، جای تو
آنسان که ماه می کند از مهر، کسب نور *** خورشید، کسب نور کند از ضیای تو
ذاتت چوهست آینه ی ذات سرمدی *** حسن است و لطف و عاطفه سر تا به پای تو
بوسید مصطفی لب و رویت از آن که دید *** کوثر، دهان نوشت و جنت، لقای تو
مدحت مگر خدا و پیمبر کند از آنک! *** بیرون بود ز عهده ی عالم، ثنای تو
افراستی چو رایت صلح، ای ولی حق! *** رونق گرفت شرع به زیر لوای تو
صلحت که چون قیام حسین است با اثر *** افزود در برابر عالم، بهای تو
در هم شکست، قدرت طغیان خصم را *** ای نور چشم فاطمه! صلح و صفای تو
هر نقشه ای که ریخت معاویه از عناد *** شد بی اثر ز خلق خوش و حسن رأی تو
تقویض سلطنت به عدو بود مصلحت *** زیرا بود خلافت مطلق، سزای تو
از آن چه آفتاب، بتابد بر آن مدام *** باشد فزون، فوائد صلح بجای تو
بهر رضای حق، چو گذشتی ز حق خویش *** توأم بود رضای خدا با رضای تو
محفوظ ماند خون محبان ز رحمت *** حلم تو بود رحمت بی منتهای تو
در مجلس مناظره تنها قدم نهی *** زیرا که نیست جز به خدا، اتکای تو
معنای صد قیام، به صلح تو مضمر است *** این نکته یافت، می شود از گفته های تو
منت خدای را که به ویرانه ی دلم *** پنهان نمود گوهر مهر و ولای تو
بگشاگره ز کار فرو بسته ام که من *** رو کرده ام به درگه مشکل گشای تو
پیش تو آمدم به گدایی که روز و شب *** باز است بر همه، در دولت سرای تو

دارم امید بوسه ی قبر تو در بقیع *** حاشا! که نا امید شوم از عطای تو

هر جا که شرح سوز غمت، در میان رود *** سوزم چو شمع انجمن، اندر هوای تو

گریم به ماتمت که نگرید به روز حشر *** هر دیده ای که گریه کند در عزای تو

مولا! ظهور مهدی غائب ز حق بخواه *** زیرا که می رسد به اجابت، دعای تو

تا او مزار فاطمه را سازد آشکار *** تا او کند عمارت صحن و سرای تو

منت گذار بر من و بپذیر شعر من *** ای دل نواز! جان «مؤید» فدای تو!

نغمه های ولایت، ص 9-158

ص: 96

ای برده از رسول خدا یادگار صلح! *** تو قهرمان رزمی و آموزگار صلح
آنسان که از حسین امید قیام داشت *** اسلام را ز حلم تو بود انتظار صلح
چونان که افتخار حسین از قیام اوست *** در راه دین، از آن تو شد افتخار صلح
ای حسن بی زوال خدا، یا حسن! تویی *** در پرده ی محارم دین، پاسدار صلح
بهر بقای ملت اسلام، داشتی *** یک دست در سیاست و دستی به کار صلح
گلزار شرع تا که نسوزد ز باد کفر *** آن را تو تازه ساختی از چشمه سار صلح
خود گفته ای ز هر چه بر آن تابد آفتاب *** افزون تر است فایده ی این قرار صلح
صلح تونی به معنی سازش بود به خصم *** چندین قرار بود و گرفت اشتها صلح
دشمن، گمان نمود که پیروز می شود *** اما شکست خورد در این کارزار صلح
دشمن، ز پافتاد، گشودی چو دست صبر *** پشت ستم شکست، چو بستی قرار صلح
اول بنای نهضت خونین کربلا *** بنیان نهاده شد ز تو بنیان گذار صلح
نفرین بر آن که ساخت تو را متهم که تو *** کردی برای راحت خود، اختیار صلح
زیرا نخواست این که بفهمد که تا چه حد *** فرسوده گشت جان و تنت، از فشار صلح
جبر زمان به صلح، تو را ناگزیر کرد *** وز ابتدا معاویه شد خواستار صلح
ای روح پاک صلح و صفا! کز جفای خصم *** سروقدت خمیده شده زیر بار صلح
دست دعا برآر و دعای فرج بخوان *** تا مهدی آید و برسد روزگار صلح

نغمه های ولایت، ص 180

سلام! ای برتر از ایوب، صبرت! *** که نبود سایبان بر روی قبرت

سلام! ای در صبوری بی قرینه! *** غریب دوم شهر مدینه!

فروغ مهر از مشکات حسنت *** جهان چشمی و محو و مات حسنت

تویی فرمانده ی گردان هستی *** تویی سلطان ملک حق پرستی

تو هستی، راکب دوش پیمبر *** تو هستی، زیب آغوش پیمبر

ملک، انسان، فرشته، پای بست *** کلید دوزخ و جنت، به دست

خدا چون کرد خوبان را گزینش *** تو گشتی شمع بزم آفرینش

تو شمعی و جهان پروانه ی توست *** تمام قلبها کاشانه ی توست

هزاران کهکشان دارد شکفتی *** که با یک صلح، دنیا را گرفتی

تو با یک صلح، صدها جنگ کردی *** جهان را بهر دشمن، تنگ کردی

ز صلحت مشت دشمن، باز گردید *** به مردم، کشف صدها راز گردید

به حال صلح با دشمن نبردی *** تو با صلحی که کردی جنگ کردی

قیام کربلا، مدیون صلحت *** بقای دین بود، مرهون صلحت

در آن دوران که قومی پست فطرت *** برای سیم و زر یا از جهالت

پی آن سرخ مو اشتر فتادند *** بنای جنگ با حیدر نهادند

تورا در خیمه ی خود خواند حیدر *** بفرمود: ای نبی را سبط اکبر!

یقین تا سرخ مو اشتر نمیرد *** به خود این جنگ پایانی نگیرد

اگرچه هست گردش چند گردان *** برو پی کن شتر را ای حسن جان!

تو از امر علی در آن میانه *** شدی تنهاسوی لشکر، روانه

هر آن کس جنگت آمد گشت کشته *** به میدان ساختی از کشته، پشته

رهی پر از خطر را طی نمودی *** شتر را در همان دم، پی نمودی

همان گونه که حیدر داد فرمان *** رساندی جنگ را تنها به پایان (1)

تو پایان داده‌ای جنگ جمل را *** تو رونق داده ای خیر العمل را

تو روح روزه، معنای نمازی *** فروغ مشعل سوز و گدازی

تو هستی سبز پوش آل احمد *** که باشد خلق و خویت چون محمد

غذا بهر فقیران برده ای تو *** غم و اندوه ایشان خورده ای تو

تو در ویرانه، یار بینوایی *** تو با هر کس غریب است، آشنایی

مزارت، سجده گاه آفتاب است *** ولی افسوس! ویران و خراب است

از این غم بر دل هر شیعه داغ است *** که قبرت در مدینه، بی چراغ است

به سوی «ایزدی»، جانا! نظر کن *** تو سوز شعر او را بیشتر کن

کز آن اشعار آتش برفروزد *** وز آن آتش، جهانی را بسوزد

خورشیدهای درخشان، ص 8-96

ص: 99

1- سیدهاشم رسولی محلاتی؛ زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام و فضل الله کمپانی؛ حسن علیه السلام کیست؟

ای امامی کز عنایت، یاور اهل زمینی! *** بی پناهان را پناهی، مستمندان را معینی
فیض بخش ممکناتی، معنی صوم و صلاتی *** هادی خضر نجاتی، وجه رب العالمینی
مظهر حی و دودی، آیت غیب و شهودی *** رهروان را مستعانی، خود به معنا مستعینی
مستمندان را پناهی، آیت ذات الهی *** یاور خیل فقیران، یار کهنه آستینی
کوکب هفت آسمانی، اختر پر توفشانی *** آیت ایزدشنانی، خسرو گردون نشینی
شیعیان را دادرس در حشر و هنگام نشوری *** مونس جاوید ما در عرصه گاه واپسینی
تا حقیقت را به معجز جلوه گر سازی به گیتی *** پیشوای حق نمایی، ملجأ اهل یقینی
آیت ایزدنمایی، بر رضای حق رضایی *** اسم اعظم را نمایی، بلکه خود برتر از اینی
در تجلی گاه هستی، اعتلای حق پرستی *** فرد بیهمتای فیضی، یکه تاز بی قرینی
زاده ی زهرای اطهر، مجتبی فرزند حیدر *** بر پیمبر سبط اکبر، پیشوای دومینی
با چنین نام حسن، خلق حسن باشد مسلم *** این که محبوب خدا، معبود هستی آفرینی
با دم معجز نمایت، ای امام مجتبی! خود *** موجب احیای صد چون عیسی گردون نشینی
از سر عین عنایت، وز طریق استعانت *** تا مصون ماند دیانت، عهده دار صلح دینی
با چنین لطف خدایی، نیک دانم «اشتری» *** را یاور از روی محبت، در سرای آخرین
حکمت صلح حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، ص 1-70

فرزند بزرگ علی و فاطمه است *** بر عرش خدای ذوالمنن قائمه است

از هر چه که خوبی است بود خوب تر او *** نامش حسن است و حسن را خاتمه است

دست نوشته ی شاعر

سید محمد رستگار

خورشید به رویت نگران است، حسن! *** لب تشنه ی آن چشمه ی جان است، حسن!

از حسن تو خواستم بگویم، دیدم *** محسن تو ز نام تو عیان است، حسن!

دست نوشته ی شاعر

مراثی

اشارہ

ص: 103

خون دل بند چهارم تا هفتم یک ترکیب بند وصال شیرازی

از خواب جست تشنه لب آن سبط مستطاب *** بر کوزه برد لب که بر آتش فشانند آب
آبی که داشت سوده ی الماس در کشید *** چون جعد جعد رفت همان دم به پیچ و تاب
بر بستر اوفتاد و کشید آه دردناک *** بیدار کرد زینب و کلثوم را ز خواب
زینب شنید و شاه جگر تشنه را بخواند *** آمد حسین و دید، به یکباره شد ز تاب
گفت: ای برادر! این چه عطش؟ وین چه آب بود؟ *** کز آتشش تو سوخته جانی و ما کباب
می خواست تا بنوشد از آن آب آتشین *** سازد بنای عالم ایجاد را خراب
بگرفت آب را ز برادر به خاک ریخت *** خشکید خاک از اثر آب چون سراب
وان گه چو جان پاک، برادر به بر کشید *** گفت این حدیث و ناله ی زار از جگر کشید
کای تشنه کاما جرعه ی من قسمت تو نیست *** باید تو را به دشت بلا رفت و تشنه زیست
آب تو را ز چشمه ی فولاد میدهند *** الماس در خور گلوی نازک تو نیست
ما هر دو پاره ی جگر حیدریم لیک *** از ما در این میانه جگر پاره اش یکی است
خواهی به پای آب روان تشنه داد سر *** خواهند کودکان تو گفت آب و خون گریست
خواهد رسید وقت تو نیز این قدر نماند *** تعجیل چیست؟ سال نه صد ماند و نه دویست
ما اهل بیت از پی قربانی حقیم *** از کوچک و بزرگ چه پنجه چه سی، چه بیست
فرمان سیدالشهدایی ز حق تو راست *** خود میرسی به قسمت خود، این شتاب چیست؟
پس آن دو نور دیده ی خود را به پیش خواند *** قربانیان دشت بلا را به برنشانند

گفت: ای دو نور دیده! خوشا روزگارتان! *** بادا به کربلا قدمی استوارتان
بینید چون میان عدو عم خویش را *** یاری به او کنید که حق باد یارتان!
در موقفی که محرم حج شهادت است *** قربان او شوید که هست افتخارتان
عم زادگان غم زده غلتند چون به خون *** جانان من! مباد صبوری شعارتان!
چون نوح در میانه ی گرداب غم فند *** زنهار! تا که جانبود بر کنارتان
بینید چون که یوسف زهرا به چنگ گرگ *** چون شیر گرگ دیده مبادا فرارتان!
یابید چون به دار یهودان، مسیح را *** هرگز مباد صبر در آن گیر و دارتان!
کوشید تا خدای ز خود شادمان کنید *** بخشید جان و زندگی جاودان کنید
بی تاب گشت و تشت طلب کرد و ناله کرد *** وان تشت راز خون جگر، دشت لاله کرد
خونی که خورد در همه عمر از گلو بریخت *** خود را تهی ز خون دل چند ساله کرد
نبود عجب که خون جگر ریخت در قدح *** عمریش روزگار همین در پیاله کرد
خون خوردن و عداوت خلق و جفای دهر *** یعنی امامتش به برادر حواله کرد
نتوان نوشت قصه ی درد دلش تمام *** ورمی توان زغصه هزاران رساله کرد
زینب کشید معجر و آه از جگر کشید *** کلثوم زد به سینه و از درد، ناله کرد
هر خواهری که بود، روان کرد سیل خون *** هر دختری که بود، پریشان کلاله کرد
آه دل از مدینه زهفت آسمان گذشت *** آن روز شد عیان که رسول از جهان گذشت

کلیات وصال شیرازی، ص 899-900

ص: 106

کوکب تابنده بند دوم و سوم و هفتم یک ترکیب بند شیخ محمد حسین غروی اصفهانی «مفتقر»

هرگز کسی دچار محن چون حسن نشد *** و شد دچار آن همه رنج و محن نشد
خاتم اگر ز دست سلیمان به باد رفت *** اندر شکنجه ی ستم اهرمن نشد
نوح نجی گر از خطر موج، رنجه شد *** غرقاب لجه ی غم بنیاد کن نشد
یوسف اگر چه از پدر پیر، دور ماند *** لیکن غریب و بی همه کس در وطن نشد
شمع ارچه سوخت از سر شب تا سحر ولی *** خونابه ی دل و جگرش در لگن نشد
پروین، نثار ماه رخى کان چه شد بر او *** پروانه را ز شمع دل انجمن نشد
حقا که هیچ طائری از آشیان قدس *** چون او اسیر پنجه ی زاغ و زغن نشد
جز غم، نصیب آن دل والا گهر نبود *** جز زهر، بهر آن لب شکرشکن نشد
دشنام دشمن آن چه که با آن جگر نمود *** از زهر بی مضایقه با آن بدن نشد
از دوست آن چه دید ز دشمن روا نبود *** جز صبر، دردهای دلش را دوا نبود
هرگز دلی ز غم چو دل مجتبی نسوخت *** و سوخت ز اجنبی دگر از آشنا نسوخت
هر گلشنی که سوخت ز باد سموم سوخت *** از باد نوبهار و نسیم صبا نسوخت
چندان دلش ز سرزنش دوستان گداخت *** کز دشمنان ز هر بد و هر ناسزا نسوخت
از هر خسی، چو آن گل گلزار معرفت *** شاخ گلی ز گلشن آل عبا نسوخت
جز آن یگانه گوهر توحید را کسی *** ز الماس سوده، لعل لب دلربا نسوخت
هرگز برادری به عزای برادری *** در روزگار، چون شه گلگون قبا نسوخت
باور مکن دلی که چو قاسم به ناله شد *** زان ناله ی پر از شرر «وا ابا» نسوخت
آن دم که سوخت حاصل دوران زسوز زهر *** در حیرتم که خرمن گردون چرا نسوخت

تا شد روان عالم امکان زتن روان *** جنبنده ای نماند کز این ماجرا نسوخت
خاموش شد چراغ دل افروز مجتبی *** افروخت شعله ی غم جانسوز مجتبی
ای روح عقل اقدم و ریحانه ی نبی! *** کز خون دل ز غصه ی دوران، لبالبی
ای شاه دادگر! که زبیداد روزگار *** روزی نیارمیده، نیاسوده ای شبی
از دوستان، ملامت بیحد شنیده ای *** تنها ندیده ای الم از دست اجنبی
چون عنصر لطیف تو با خصم بدمنش *** هرگز ندید کس قمر برج عقربی
زهر جفا نمود تو را آب خوش گوار *** از بس که تلخ کامی و بیتاب و پرتبی
از ساقی ازل نگرفته است تا ابد *** چون ساغر توهیج ولی مقربی
آری؛ بلا به مرتبه ی قرب اولیاست *** و ندر بساط قرب نبود از تو اقربی
گردون شود نگون و رخ مهر و مه سیاه! *** کافتاده در لحد چوتو تابنده کوکبی
نشنیده ام نشانه ی تیر ستم شود *** جز نعش نازنین تو در هیچ مذهبی
ای «مفتقر»؛ بنال چوقمری در این عزا *** کاین غصه نیست کمتر از آن زهر جان گزا

دیوان مفتقر، صفحه 8-53

ص: 108

شرار سینه ی صبح خواجهی کرمانی

به زهر خورده ی زهرا که شبیل شیر خداست *** همای سدره و طاووس گلشن خضر است

ز ماه طلعت او بوده چشم دین، روشن *** به سرو قامت او، گشته کار ایمان، راست

از آن زمان که چو چنگش رگ روان، بگسست *** خروش و غلغله در جان زهره ی زهراست

سپهر اگر نه به سوگش، قبای الماسی *** ز خون دل جگری می کند مگر خارااست

هنوز رایحه ی عودسوز خلق حسن *** به باغ، همدم آیندگان باد صباست

حرارت شکر از شهد زهر خورده ی اوست *** شرار سینه ی صبح از دم فسرده ی اوست

دیوان خواجه کرمانی، ص 616

ص: 109

در عرصه ی الست که کوس بلا زدند *** افلاک، قرعه بر حسن مجتبی زدند

دیدند چون وجود حسن، مورد بلا *** بر جان بوالحسن، رقم ابتلا زدند

تا ابتلای کون، حسن را قبول کرد *** بس حلقه بر در علی مرتضی زدند

در انقلاب کون و مکان، قالب حسن *** مانند قطب، بر وسط آسیا زدند

مسدود ساختند در وحی انبیا *** احداث کاینات، در اولیا زدند

بر دوش سبزپوش نبی، بار حادثات *** از غایت مشابهت مصطفی زدند

بر یاد سن قامت او از عنا و رنج *** بس رقعہ بر مرقع ترک و فنا زدند

چون راست شد به قد حسن، جامه ی بلا *** گلبانگ تهنیت ز سمک تا سما زدند

اول به اقتدار سریر خلافتش *** بر گوش عرش، طنطنه ی استوا زدند

و آخر به احترام مقام شهادتش *** در صدر خلد، نعره ی «قد اجتبا» زدند

خستند دل به زهر هلاهل، مکررش *** الماس سوده بر جگرش، بارها زدند

چون او شهید شد علم فتنه و بلا *** بردند از مدینه و بر کربلا زدند

دیوان نظیری، ص 553

ص: 110

به جای اشک فشانند خون، دو دیده ی من *** یکی برای حسین و یکی برای حسن
یکی ز سوده ی الماس، پاره پاره جگر *** یکی ز خنجر خون خوار، چاک چاک بدن
ز سوز زهر، یکی عارضش، زمرد فام *** ز زخم تیر، یکی پیکرش، شکفته چمن
یکی به نوحه سرایش، احمد مختار *** یکی به مرثیه خوانیش، قادر ذوالمن
شهید راه خدا آن، به رنگ رنگ جفا *** قتیل زهر جفا وین، به گونه گونه محن
یکی به خیمه ی او کرده خصم دون، غارت *** یکی به خاتم او برده دست، اهریمن
ز زخم تیر، یکی پیکرش چو خرمن گل *** ز تاب زهر، یکی عارضش چوسبزدمن
زمین ز اشک یکی، پر ز رشته های عقیق *** هوا ز خون یکی، پر ز نافه های ختن
یکی ز ناله ی او، وحش و طیر در زاری *** یکی به ماتم او، جن و انس در شیون
یکی تحمل او تازه کرده دین نبی *** یکی شهادت او زنده کرده شرع و سنن
یکی زکاید عدو، خورده زهر و گشته نزار *** یکی ز خون جگر، کرده غسل و خاک، کفن
(هما) به مرثیه خوانی و جبرئیل امین *** نموده عرش، سیه پوش و چاک، پیراهن

غریب مدینه، ص 7-176

ص: 111

کنید ماتمیان گریه در عزای حسن *** که شد بلند به ماتم زنو، لوای حسن

اگر گذشت محرم، رسید ماه صفر *** حسینیان! بخروشید در عزای حسن

پی تسلی زهرا، خوش آن که می گرید *** گهی برای حسین و گهی برای حسن

ببرد بار ملالی حسن که بردن آن *** زماسوا نتواند کسی سوای حسن

غمی که داشت حسن در دل حزین، شرحش *** زمن مجو که حسن داند و خدای حسن

ز چشم اهل نظر سرزد آن عصا کز ظلم *** فرود برد همان کوردل به پای حسن

چه دیده بود از او، خصم او؟ که دائم بود *** به قصد جان به اندوه، مبتلای حسن

فغان که رنگ زمرد، ز سوده ی الماس *** پدید شد به لب لعل جان فزای حسن

به حق او! بنگر جور چرخ و طغیانش *** که بعد قتل، عدو کرد تیربارانش

مصیبت نامه صغیر اصفهانی، ص 214

ای دل خون شده! ایام عزای حسن است *** کز ثری تا به ثریا همه بیت الحزن است
پیرهن چاک زخم در غم آن گوهر پاک *** کز غمش چاک، ملک را به فلک، پیرهن است
قسمت آل عبا، ای فلک! از گردش تو *** گویا درد و غم و رنج و بلا و محن است
بشکنی گوهر دندان نبی، گاه به سنگ *** گاه بر بازوی حیدر ز جفایت، رسن است
گاه در کینه به پهلوی بتول عذرا *** میزنی، کینه بلی؛ عادت چرخ کهن است
گاه بود خنجر خون خوار تو بر حلق حسین *** گاه ز تو سوده ی الماس به کام حسن است
یکی از زهر جگرسوزش، صدپاره جگر *** یکی از خنجر خون خوارش، صدچاک تن است
عرش از بوی یکی، پر بود از ناهه ی چین *** فرش از خون یکی، پر زعقیق یمن است
هر که گوید، چو «طرب» مرثیه ی آل عبا *** به یقین، جنت فردوس، مر او را وطن است

غریب مدینه، ص 180

ص: 113

تشتی اگر زمهرگذاری مقابلم *** آگه شوی چه بوده همه عمر، حاصلم

تنها به زهر، کس نزند تهمت، او نگشت *** درد نهان و زخم زبان بود قاتلم

تنها بر آتش دل من، دیده آب ریخت *** ممنون چشم خویشم و شرمنده ی دلم

بودم چنان غریق به گرداب زندگی *** آورد زورق اجل آخر به ساحلم

مانند من، غریب وطن هیچ کس نبود *** یک عمر بود قاتل من در مقابلم

بابم علی، به چاه اگر گفت درد دل *** من جای چاه ریخته ام درد در دلم

دل سنگ آب شد، ص 179

ص: 114

در بارش باران بلا فاطمه سالاروند

جز تو ای داغ غمت بر دل زهرا مانده! *** کیست در خانه ی خود این همه تنها مانده؟

ماه در پیش تو حیرانی زانو زده ای است *** چشم در چشم تو را غرق تماشا مانده

نقش سرخ جگرت ریخته بر صفحه ی تشت *** یادگاری است که بر غربت مولا مانده

این چه رازی است که در آن همه باران بلا *** روح سرشار تو آرام و شکبیا مانده

آری؛ ای سید مظلوم! بلا ارث تو بود *** تیش از پوست اگر کربلا جا مانده

آسمان صبر، ص 22

ص: 115

سوز غمی است شعله ور از غم، غریب تر *** مثل حضور عشق از آن هم، غریب تر
در کارزار عشق که میدان حیرت است *** زخمت غریب آمد و مرهم، غریب تر
ای دومین امام! که داغ شگفت توست *** از غربت شهید محرم، غریب تر
رفتم به جست وجوی حقیقت، نیافتم *** کس از تو در سلاله ی آدم، غریب تر
مولا! غریب مانده در این جا حسین هم *** در این میان تویی تو مسلم، غریب تر
می خواستم به وهم، غمت را رقم زخم *** دیدم که هست از غم و ماتم، غریب تر
از لحظه ای که زهر، جگر را به خون کشید *** حق، چهره ای گرفت دمام، غریب تر
گنجینه ی حقیقتی و رازهای توست *** از هر چه در زمینه ی عالم، غریب تر
ما را بگو که اوج تو را در نیافتیم *** ای از شکوه عرش معظم، غریب ترا
از شرح ماجرای تو حاصل چه می شود؟ *** وقتی که هست ز آن چه سرودم، غریب تر

آسمان صبر، ص 6-25

ص: 116

رباعیات

تیر باران عباس براتی پور

آنان که تو را ستم فراوان کردند *** خون در دل و جان اهل ایمان کردند
از دیده ی کودکان تو خون می ریخت *** تابوت تو را چو تیرباران کردند

سردار غریب هاشم کرونی

مولا و امام دوم ماهستی *** سردار غریب و مرد تنها هستی
سوگند به پاره پاره های جگرت! *** مظلوم تر از حسین زهرا هستی

کربلای مدینه هاشم کرونی

مردی که دلش به وسعت دریا بود *** مظلوم تر از امام عاشورا بود
آن روز که بر جنازه اش تیر زدند *** در شهر مدینه، کربلا برپا بود

کربلای حسن هاشم کرونی

دل، غرق نگاه آشنای حسن است *** مبهوت خدا خدا خدای حسن است
نفرین به کسی که گفت او سازش کرد *** این صلح، نماد کربلای حسن است

فریاد پنهان مصطفی محدثی خراسانی

فریاد اگر چه در تو پنهان بوده است *** خورشید تکلمت، فروزان بوده است

صلح تو، برای نهضت عاشورا *** آرامش پیش پای طوفان بوده است

هفتاد و دو کربلا مژگان محمدی نل سرخی

در خانه، غریب آشنا بود حسن *** لب تشنه ی یک جرعه وفا بود حسن

آن شب که تمام زهر را می نوشید *** هفتاد و دو بار کربلا بود حسن

اعتبار صبر حیدر منصوری

چشمت به پرندۀ ها بهاری بخشید *** شور دل تازه ای، قراری بخشید

قربان جگر پاره ات! ای طاقت سبز! *** نام توبه صبر، اعتباری بخشید (1)

ص: 118

1- رباعیات: از کتاب آسمان صبر، برگزیده ی شعر معاصر مذهبی در ستایش امام حسن علیه السلام از ص 40 تا 46.

شیشه ی سنگ شکن علی انسانی

هم خصم به جان تو، خدنگ آورده *** هم دوست به جام تو، شرنگ آورده

ما شیشه ندیدیم بود سنگ شکن *** چون صبر تو، صبر را به تنگ آورده؟

دل سنگ آب شد، ص 170

گریه ی تابوت علی انسانی

صبر از غمت از آبر، فزون می گرید *** در سوگ، بنفشه، لاله گون می گرید

آن روز که بردند تنت در تشییع *** دیدند که تابوت تو، خون می گرید

دل سنگ آب شد، ص 172

مصلح عادل عباس خوش عمل

آینه ی جلوه ی خدایی، حسن است *** مفهوم بلیغ روشنایی، حسن است

آن مصلح عادل که حریت را *** آراست به نور پارسایی، حسن است

غریب مدینه، ص 114

ص: 119

ای ماهی دریا برایت گریه کرده! *** پیغمبر و زهرا برایت گریه کرده

عالم، محیط غربتت *** زائرندارد تربتت

مظلوم حسن جان (2)

ای اولین مظلوم عالم بعد بابا! *** در خانه ی خود هم غریب از جور اعدا

ش ریک زندگانی ات *** گردیده خصم جانی ات

مظلوم حسن جان (2)

مردم تو را در کوچه ها دشنام دادند *** عصای زهرآلود بر پایت نهادند

گفتند اعدا در برت *** بس ناسزا بر پدرت

مظلوم حسن جان (2)

خالی بود صحن غم افزای بقیعت *** بر زائرینت بسته درهای بقیعت

سلام مابه قبرتو *** درود مابه صبرتو

مظلوم حسن جان (2)

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

